

هفته نامه راه کارگر

نشریه سیاسی - خبری کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

سرمدیر: آرش کمانگر شماره ۲۶۸ یکشنبه ۱۰ مهر ۱۳۸۴ ۲ اکتبر ۲۰۰۵

چرا پشتیبانی از کمپین بین المللی هفته اول ماه اکتبر ۲۰۰۵ تحت عنوان: "کارگران ایران تنها نیستند" ضروری است!

امیر جواهری لنگرودی در صفحه ۵

مباحث کنگره دهم نه مختص راه کارگر بلکه مسائل اساسی پیشروان کارگری و همه طرفداران سوسیالیسم است!

مصاحبه با شهاب برهان ص ۱۳

تصحیح اطلاعیه برگزاری کنگره سازمان « ص ۱۶

زنگ خطر!

تقی روزبه در صفحه ۷



ایران در آینه آمار

مریم اسکویی در صفحه ۱۷

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان
به مناسبت
آغاز سال تحصیلی جدید

در صفحه بیست

رژیم در بحران هسته ای یا
بحران در هستی رژیم!؟

آرش کمانگر



شورای حکام آژانس بین المللی اتمی متشکل از سی و پنج عضو - که ریاست دوره ای آنرا کاترین هال از کانادا برعهده دارد ، در نشست هفته پیش خود در وین ، سرانجام به قطعنامه پیشنهادی سه کشور عمده اروپایی - فرانسه ، انگلیس و آلمان - رای مثبت داد . به این قطعنامه ، که شاید آخرین اولتیماتوم قبل از ارجاع پرونده به شورای امنیت سازمان ملل باشد ، 22 کشور رای مثبت 12 کشور رای ممتنع و ونزولا رای مخالف داد نکته کلیدی در این قطعنامه ، سلب حق غنی سازی اروانیوم از جمهوری اسلامی ایران و مخالفت با دسترسی آن به چرخه کامل سوخت هسته ای است
بقیه در صفحه ۲

همه جا آسمان همین رنگ است؟

محمد رضا شالگونی

وقتی توفان کاترینا سواحل سه ایالت آمریکا را در خلیج مکزیکو درهم کوبید، در اولین روزهای بعد از حادثه، همه خبرگزاری ها مصیبت های به بارآمده را به پای قهر طبیعت نوشتند. ظاهراً " عقل سلیم " می خواست به مردم بقبولاند که کاری نمی شود کرد و نمی شد کرد. هر طرف که می چرخیدی با انبوهی از آه وناله های شبه فلسفی در باره شکنندگی انسان در مقابل نیروهای مهیب طبیعی روبرو بودی. اما چند روز که گذشت و رهاشدگی توفان زده ها عربان تر از آن شد که بشود قابل انکار باشد، توفان دومی برخاست که خصلت سیاسی داشت، توفانی که در برابر چشمان حیرت زده همه مردم دنیا افسانه " شیوه زندگی آمریکائی " را به باد داد. بقیه در صفحه ۸

چپ آلمان موازنه راست را در هم ریخت!

رسول آرام در صفحه ۱۲

رژیم در بحران هسته ای ...

ایران جدا از منابع انرژی زانی چون نفت، آب، باد و خورشید، دارای دومین ذخایر شناخته شده گاز طبیعی جهان است. میزان منابع گاز ایران 5 تریلیون اسکوفریت (حدود 1700 میلیارد متر مکعب) تخمین رده می شود، حال آنکه هنوز بسیاری از مناطق کشور از لوله کشی گاز محرومند. سوخت گاز به مراتب از سوخت نفت و بنزین و غیره و بویژه از سوخت اتمی، تمیزتر و برای محیط زیست، بهتر است. بنابراین دور زدن این منبع سرشار انرژی، قابل دسترس و ارزان توسط رژیم های پهلوی و اسلامی، یکی از بدترین سیاست های این حکومتها قلمداد می شود. البته اگر ادعای هردو رژیم، مبنی بر استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای را باور کنیم؟! حال آنکه میدانیم هر دو رژیم در رویای دست یابی به بمب اتمی بوده اند و احداث نیروگاه بوشهر - و اکنون نطنز، اراک و اصفهان - صرفاً پوششی برای تدارک مقدمات کار بوده است. اما یک بمب اتمی، بجای آنکه به "دشمنان" ما ضربه بزند، تنها جان دهها و صدها هزار انسان بیگناه را می گیرد و این خاصیت همه سلاح های کشتار جمعی، نظیر: هسته ای، شیمیایی و میکروبی است. کما اینکه دیدیم انداختن بمب های اتمی بر هیروشیما و ناکازاکی در آگوست 1945 توسط آمریکا، بجای آنکه جان امپراتور و دولت مداران و جنگ سالاران ژاپنی را بگیرد، سبب مرگ دهها هزار انسان و ویرانی شهرهای مذکور شد. اثرات آن جنایت هولناک، شصت سال پس از وقوع نیز دست از سر مردم این دو شهر و سلامتی فرزندان آنها بر نمی دارد.

و یا وقتی رژیم صدام برای سرکوب پیشمرگان کردستان عراق، شهر حلبچه را بمباران شیمیایی نمود، این تنها هزاران تن از زنان، کودکان و مردم بی دفاع حلبچه بودند که جان خود را بر اثر استنشاق گازهای سمی از دست دادند. بگذریم که حتی اگر رژیم ایران به بمب اتمی دست یابد، ممکن است با آن بتواند برخی کشورهای همسایه را بترساند، اما تأثیری روی "شیطان بزرگ" که هزاران کیلومتر از ایران فاصله دارد، نخواهد داشت ضمن اینکه با تکنولوژی پیشرفته آمریکا، هر کلاهک هسته ای قبل از رسیدن به هدف، ممکن است بر فراز خاک ایران توسط سیستم ضد موشکی منفجر شود و "دودش به چشم خود ما برود" !!

بنابراین هم از نقطه نظر منافع محیط زیست و هم از نقطه نظر مصالح انسانی، اجتماعی و اقتصادی باید با هر نوع فعالیت هسته ای و سرو کار پیدا کردن کشور ما با مواد کشنده رادیو اکتیو (چه برای مقاصد صلح آمیز و چه برای مقاصد قهر آمیز) به شدت مقابله کرد. بخصوص با تلاش های رژیم بغایت ماجراجوی جمهوری اسلامی که سرکوب افسار گسیخته مردم در داخل کشور و صدور تروریسم و بنیاد گرایی اسلامی به خارج، جزئی تفکیک ناپذیر از ماهیت ارتجاعی آن محسوب می شود.

دومین نکته ای که باید مورد ملاحظه و بررسی قرار گیرد، همانا حقانیت یا عدم حقانیت فشارهای آمریکا، اروپا و ژانسیون بین المللی انرژی اتمی بر ایران است؟!

تردیدی نیست که این عرصه از فعالیت، بشری، همچون بسیاری از عرصه های دیگر آغشته به تبعیض و نابرابری است. زمانی که در 1957 سازمان بین المللی موسوم به "ژانسیون جهانی انرژی اتمی" توسط پنج قدرت هسته ای آن

در برخورد با بحران اخیر در روابط ایران با آژانس بین المللی اتمی و موضعگیری و واکنش بسیاری از کشورهای غربی در برابر آن **اولین** نکته مهمی که به ذهن خطور می کند، این است که: آیا کشور ما به انرژی هسته ای و فعالیت های اتمی نیاز دارد یا نه؟ از نقطه نظر مصالح مربوط به حفظ محیط زیست و نیز سلامتی مردم، استفاده از مواد رادیو اکتیو و به اصطلاح قدرت هسته ای (خواه برای مقاصد صلح آمیز و خواه برای مقاصد جنگی) یکی از نابخردانه ترین کارهایست که بشریت معاصر و دولتهایی که حفظ طبیعت و اجتماع، جانی در معادلات سیاسی آنها ندارد، به آن دست یازیده اند. یک نیروگاه هسته ای برای تولید انرژی، نیازمند سوختی از نوع " اورانیوم غنی شده" است که هیچگاه تماماً نمی سوزد و باید پس از مدتی این اورانیوم نیم سوخته را از نیروگاه بیرون کشید و برای دفن این ماده خطرناک چاره ای اندیشید. امروزه مسئله دفن زباله های اتمی بدل به یکی از مهمترین چالش های بشریت برای جلوگیری از آلوده گی بیشتر خاک و کره زمین شده است. مواد آغشته به تشعشعات خطرناک، سمی و سرطان زای رادیو اکتیو، حتی بعد از دفن نیز به مدت دهها سال، خاصیت مخرب خود را حفظ می کنند. بعلاوه حمل و دفن آنها، یکی از پرهزینه ترین کارها محسوب می شود. ضمن اینکه صرفنظر از معضل زباله های اتمی، خطر نشست رادیو اکتیو از رآکتورهای نیروگاه های هسته ای نیز همواره وجود دارد که در صورت بروز، جان هزاران نفر از مردم ساکن منطقه را به خطر خواهد انداخت و تأثیرات بسیار مخربی بر زندگی گیاهی ناحیه مذکور بجای خواهد گذاشت که دهها سال طول می کشد تا اثرات جانبی آن - نسل به نسل - از بین برود. فاجعه نیروگاه چرنوبیل در اوکراین، نمونه ای از این گونه عواقب فاجعه بار فعالیت هسته ای می باشد. این نیروگاهها ، اگر توسط زلزله، سوانح طبیعی و اشتباهات فنی و انسانی، آسیب نبینند، ممکن است در موقع منازعات جنگی، هدف مناسبی برای رقیب، جهت وارد کردن خسارت گسترده برای تسلیم حریف باشند. بویژه نیروگاه بوشهر که به راحتی می تواند هدف حملات جنگی قرار گیرد. معلوم نیست رژیم محمد رضا پهلوی بر مبنای کدام ارزیابی سوق الجیشی تصمیم گرفت این نیروگاه را در مجاورت آبهای جنوبی ایران احداث کند که حتی یک کشتی جنگی نیز بتواند براحتی آنرا با موشک مورد هدف قرار دهد.

اما جدا از عواقب فاجعه بار طبیعی و انسانی چنین فعالیتی، از نقطه نظر اقتصادی و از جمله نیاز کشور ما به انرژی نیز وارد شدن رژیم شاه و سپس رژیم اسلامی به چنین عرصه ای خطرناک و پرهزینه جهت تولید برق، عملی کاملاً نابخردانه بوده است. در کشوری که منابع عظیمی از نفت و گاز دارد و بعلاوه هنوز از انرژی خورشیدی بهره ای نگرفته و از امکانات آبی و بادی نیز به اندازه کافی استفاده نشده است، روی آوردن به فعالیت هسته ای جهت تولید انرژی، یک بلند پروازی بی مزه و یک حماقت محض محسوب می شود. در طول حدود سه دهه ای که از آغاز احداث نیروگاه بوشهر می گذرد، دهها میلیارد دلار و تومان صرف آن شده بی آنکه حتی یک ذره برق تولید کرده باشد.

رژیم در بحران هسته ای ...

دوره یعنی آمریکا، شوروی، انگلیس، فرانسه و چین بنیان گذاشته شد، بدلیل مقتضیات ناشی از حفظ صلح در بطن دوران جنگ سرد میان بلوک شرق و غرب، این اقدام تا حدودی مثبت تلقی می شد چون کانالی برای حفظ تماس و ارتباط بین طرفهای رقیب در دو قطب جهانی بود تا از ابعاد تنش و مسابقه تسلیحاتی بکاهد، اقدامی که در 1963 منجر به عقد توافقنامه ای میان آنها برای ممنوعیت هر نوع آزمایش هسته ای جدید شد. موافقتنامه ای که البته هیچگاه به اجرا در نیامد و همه آنها بطور مخفیانه به تکمیل و گسترش زرادخانه اتمی خود مشغول بودند.

در پی این شکست، آنها با الهام از تبعیض نهادینه شده در شورای امنیت سازمان ملل که به پنج کشور مذکور حق وتو میدهد، تصمیم گرفتند که ضمن برسمیت شناختن حق انحصاری خود برای داشتن سلاحهای اتمی، با همکاری یکدیگر مانع از دسترسی حکومتهای جدید به این سلاح شوند. بر همین مبنا در سال 1968 قرار داد " منع گسترش تسلیحات هسته ای" به امضای آنها و دهها کشور دیگر که فاقد این سلاح بودند- نظیر ایران - رسید. اما همین قرار داد نیز مراعات نشد. کشورهای اسرائیل و پاکستان با کمک مستقیم و غیر مستقیم آمریکا صاحب سلاح اتمی شدند و کشورهایی چون هند و ... نیز به آن دست یافتند. ضمن اینکه خود آمریکا، با طرح " جنگ ستاره گان" که از دوره ریگان مطرح شد و اکنون پنتاگون سخت شیفته آن است و نیز با استفاده از سلاح ها و بمب های حاوی "اورانیوم تقلیل داده شده" در جنگ خلیج (عملیات توفان صحرا در 1991) و نیز در جنگ اخیر علیه عراق، بارها نشان داده که نه تنها به پروتکل مذکور وفا دار نیست بلکه در جهان تک قطبی شده امروز، به شیوه قلدرمنشانه ای، میخواهد ضمن حفظ و گسترش موقعیت اتمی ویژه خود، با بهانه و بدون بهانه، سیاست های خود را به کشورهای دیگر دیکته کند. بنابراین اعمال فشار بر ایران، در حالیکه دو تا از دوستان آمریکا در منطقه- اسرائیل و پاکستان - در دو طرف کشور ما صاحب سلاح هسته ای میباشند، نمونه ای بارز از یک سیاست تبعیض آمیز و مبتنی بر معیارهای دو گانه (دابل استاندارد) است. از اینرو افشای چنین مناسبات و روشهایی در عرصه بین المللی، بخشی جدائی ناپذیر از مبارزه بشریت مترقی برای رسیدن به برابری و جهانی عاری از تبعیض می باشد. در این راستا مقابله با بهانه جونیهای جنگ طلبانه امپریالیسم آمریکا و دفاع از صلح پایدار و خلع سلاح کامل همه کشور ها- بویژه نابودی تمامی سلاح های کشتار انبوه نظیر تسلیحات شیمیایی، اتمی و میکروبی- باید به جزئی جدائی ناپذیر از مبارزه بشریت مترقی و عدالت خواه برای آرمانهای نیکوی انسانی تبدیل شود.

در بخش اول این نوشته اشاره شد که کشور ما بدلیل برخورداری از منابع متنوع انرژی - بویژه گاز طبیعی - نیازی به فعالیت خطرناک و پر هزینه هسته ای ندارد و سیاست هر دو رژیم سلطنتی و اسلامی برای ایجاد و تکمیل نیروگاه هسته ای بوشهر، هم از نظر اقتصادی و هم از نظر

اجتماعی، اقدامی کاملاً منفی و بی معنی بوده است. بخصوص که در شرایط حاضر، کنترل چنین فعالیتی بدست یک رژیم کاملاً ماجراجو، بنیادگرا و تروریست افتاده است که با تمام امکانات خود، چهار نعل بسوی دستیابی به بمب و تسلیحات اتمی پیش می رود. پیدا شدن نشانه هایی از غنی سازی اورانیوم در " نیروگاه نطنز" و نیز نیروگاه اصفهان که مورد اعتراف نمایندگان رژیم در آژانس بین المللی انرژی هسته ای نیز قرار گرفته و بعلاوه اخبار مربوط به استخدام دهها کارشناس هسته ای از کشورهای شوروی سابق، بروشنی نشان میدهند که این رژیم در اوج انزوای داخلی و بین المللی، میخواهد از طریق ایجاد یک " سپر اتمی" از خود در مقابل " دشمنان" محافظت کند. بویژه که تجربه کره شمالی نیز پیش روی این رژیم است که با تلاشهای هسته ای، و ترساندن متحدان آمریکا در منطقه، ظاهراً خود را در برابر فشارها و زیاده طلبی های " ژاندارم جهان" (آمریکا) واکسینه نموده و برای خود "فرجه بقاء" خریده است. به همین خاطر مقامات رژیم اسلامی دیگر ترجیح میدهند که هر نوع پنهان کاری، در مورد تلاش حکومت برای دستیابی به تکنولوژی غنی سازی اورانیوم (که معنای آن بی نیازی به کلپ قدرت های اتمی و شروط دشوار آنها جهت تحویل سوخت هسته ای خواهد بود) را کنار بگذارند و آشکارا از زبان وزیر امور خارجه خویش(منوچهر متکی) اعلام دارند که شرط ادامه تمکینز ایران به پروتکل الحاقی، برخورداری این حکومت از حق داشتن تکنولوژی و چرخه کامل غنی سازی اورانیوم می باشد. مقامات آمریکایی نیز که "دست رژیم را خوانده اند" به شدت با صدور چنین جوازی مخالفند و از تمام نفوذ خود در آژانس بین المللی، استفاده می کنند که مانع چنین امری شوند. ضمن اینکه رژیم اسرائیل نیز با اشاره به بمباران مراکز اولیه رژیم عراق برای فعالیت های هسته ای در نیمه دهه 80 میلادی، علناً به جمهوری اسلامی هشدار میدهد که هدف گیری مراکز اتمی ایران را جزئی حیاتی از حفظ امنیت خود میداند. بنابراین بعید است که آمریکا و متحدینش، دست از پیگیری اولتیماتوم خود بردارند، حتی اگر همچون نمونه های افغانستان و عراق، جنگ خانمانسوز دیگری را بر مردم منطقه و مشخصاً ایران تحمیل کنند.

در چنین شرایط حساس و بحرانی، دهن کجی آپارات اصلی رژیم اسلامی به تهدیدات جنگی و اولتیماتوم آژانس بین المللی، برآستی یک خود کشی و حماقت سیاسی محض تلقی می شود. در چنین فضایی که توازن قوا- چه در منطقه و چه در سطح بین المللی - به شدت به ضرر حکومت ایران است، حتی اگر نه جمهوری اسلامی بلکه یک رژیم مردمی نیز سر کار بود، ناگزیر از عقب نشینی و اتخاذ یک تاکتیک تنش زدا بود.

چرا که تن دادن به بازرسی های بی حساب و کتاب و تحقیر امیز کارشناسان آژانس بین المللی، هر چند با اصل برابری همه ملت ها در برابر قوانین و منع هر نوع تبعیض در رابطه با کشورها، مغایر است، اما در برابر سناریوی شوم جنگ و به خطر افتادن جان و مال مردم و هست و نیست کشور توسط غارتگران و جنگ سالاران امپریالیست، برآستی هیچ است. به تاریخ معاصر که نیز نگاه می کنیم، نمونه های متعددی از این نوع عقب نشینی ها و تاکتیک ها را مشاهده می نمایم. برای مثال انعقاد "صلح" پرست لیتوفسک در

رژیم در بحران هسته ای

راه انداختن یک کارزار وسیع بین المللی در دفاع از استقلال، آزادی، برابری، صلح و خلع سلاح کامل همه کشورها است هیچ بمبی، به اندازه سلاح جنبش توده ای میلیاردها انسان آزادیخواه و برابر طلب، قوی و پرقدرت نیست. انرژی ساطع شده از چنین جنبشی، میلیونها بار از تشعشعات مرگبار هر بمب اتمی بیشتر است.

بنابراین برای مقابله با نظام بین المللی مبتنی بر تبعیض و زورگویی، چاره کار نه وارد شدن در میدان مورد دلخواه امپریالیست ها، بلکه در گریز از آن و تحمیل و تعیین میدان مورد دلخواه ما برای مبارزه با آنهاست، این اما از عهده رژیمی که "دشمن داخلی" آن بیشتر از "دشمن خارجی" آن است و از مردم جویای آزادی و رهایی اش بیشتر از زورگویان خارجی میترسد، بر نمی آید. بهترین و مناسب ترین راه خلاص شدن از خطر مداخلات امپریالیستی در امور کشورمان، رها شدن از شر رژیم ماجرا جو و استبدادی جمهوری اسلامی و استقرار دموکراسی و برابری در ایران است، از چنین جنبش و انقلاب مردمی و مستقلی است که آمریکا هراس دارد.

آری! با وجود جمهوری اسلامی، آمریکا شانس بیشتری برای توجیه حضور خود در منطقه و ادامه سیاست های جنگ طلبانه خود، خواهد داشت .

30 سپتامبر 2005



دوره لنین ، بین روسیه و آلمان که به موجب آن بخشهای وسیعی از خاک روسیه را پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر 1917 در اشغال امپریالیست تجاوز کار آلمان باقی می ماند، نمونه ای از این نوع سازش ها بود تا در بطن اوضاع داخلی و بین المللی بحرانی آن دوره، برای تداوم حکومت نو پای شوراهای فرجه بقاء بخرد. همان موقع شماری از تندروهای حزب بلشویک، به بهانه کمک به انقلاب جهانی و از جمله انقلاب در آلمان، مخالف عقد چنین قرار داد "خفت باری" بودند و شعار "جنگ، جنگ، تا پیروزی!!" را سر میدادند. نمونه دیگر بحران معروف به "خلیج خوکها" در دهه 60 میلادی (در دوره ریاست کندی در آمریکا و خروشچف در شوروی) میباشد. کوبای انقلابی پس از رهایی از رژیم دیکتاتوری و آمریکایی " باتیستا" بطور مداوم هدف توطئه های و کینه توزیهای آمریکا بود، لذا برای حفاظت از خود، اقدام به استقرار شماری از موشکهای دور برد اهدانی شوروی نمود. این مسئله ضمن برانگیختن خشم آمریکا و آغاز محاصره دریایی کوبا، نزدیک بود جهان را وارد یک جنگ ناخواسته دیگر کند. طبعاً هم به خاطر حفظ صلح جهانی و هم به خاطر نجات کوبا از محاصره، چاره ای جز این وجود نداشت که موشکهای اهدایی شوروی بر چیده شوند. بنابراین مسئله این نیست که فشارهای آمریکا و متحدانش از حقانیت برخوردار است (که طبعاً نیست و جلوه مشتمل کننده ای از نظام بین المللی مبتنی بر تبعیض سیستماتیک علیه کشور های ضعیف محسوب می شود) مسئله روز این است که در توازن قوای موجود، نباید با دست خود بهانه لازم را به امپریالیست های جنایتکار و چپاولگر بدهیم که منافع ملی مردم کشور ما را به زیر سنوا ل ببرند. بعلاوه " سری که درد نمی کند را چرا دستمال ببندیم!!" اگر قصدی برای تولید سلاحهای اتمی وجود ندارد، قاعدتاً نباید هراسی هم از هیچ نوع بازرسی داشته باشیم. " آنکس که حساب پاک است، از محاسبه چه پاک است!!" در ثانی، اینوع ماجراجوییها، نه تنها مبارزه با امپریالیسم نیست، نه تنها نظام جهانی مبتنی بر نابرابری های سیاسی، ملی و طبقاتی را به چالش نمی گیرد، بلکه دقیقاً در خدمت منافع متجاوزان و و جاده صاف کن فزون طلبی های آنهاست. برای مقابله با چنین مناسبات بین المللی ناعادلانه ای، صلح ما نه در سلاح، بلکه در جهانگیر کردن صدای ماست! با کورس گذاشتن برای دستیابی به سلاح های کشتار جمعی، نه تنها نمیتوان چنین سیستمی را به زیر سنوال برد، بلکه حتی نمیتوان همفکری و همراهی افکار عمومی بین المللی را که عمدتاً مدافع صلح و آزادی و استقلال ملت ها هستند، جلب نمود، بالعکس در نبرد "تسخیر افکار عمومی" از امپریالیست ها و زرادخانه تبلیغاتی آنها شکست خواهیم خورد. بعلاوه درست است که یک دوجین از کشورها مجهز به سلاح اتمی هستند، درست است که آمریکا از طریق یک هژمونی نظامی بلامنازع، میخواهد بساط امپراتوری بی رقیب خود را بر کل جهان بگستراند، ولی پاسخ آن نه بیراهه دستیابی به سلاح اتمی، میکروبی، شیمیایی و بلکه در

چرا پشتیبانی از کمپین بین المللی هفته اول ماه اکتبر ۲۰۰۵ تحت عنوان: "کارگران ایران تنها نیستند" ضروری است!

امیر جواهری لنگرودی

amirjavaheri@yahoo.com

روزی نیست که ما شاهد تحرک و اعتراض مطالباتی کارگران و زحمتکشان ایران نباشیم. آنچه در فاصله کوتاه مدت همین چند ماه از سال ۸۴ قابل طرح است به زبان حکیمی مدیرکل سیاسی - انتظامی استانداری یزد - "بیش از دوهزار اعتراض و تجمع کارگری در سه ماهه اول سال جاری داشته ایم و رقم آن به ترتیب ۲۰۳۲ میباشد." (خبرگزاری کارایران - ایلنا ، ، شهریور ۸۴) می توان مضمون این تحرکات را در درواری با خصوصی سازی و اخراج سازی های بیرویه کارگران ، عدم دریافت حقوق های کاری ، دفاع از حق تشکل مستقل، حق اعتصاب و برپایی اجتماعات و اعتراض به دستگیری ها و پرونده سازی ها بر علیه پیشروان کارگری نامید. می توان مبارزه نابرابر کارمندی در ایران و دفاع از حق زیستن را، آمیزه رشد این مبارزات دانست. آمارهای موجود در سطح مطبوعات از ناهنگامی ادامه زندگی و عدم تحقق عدالت اجتماعی در کل جامعه ایران صحبت می راند. فراتر از این ، رشد نیولبرالیسم اقتصادی که بر پایه سیاست های جهانی سازی و توسعه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در ایران استوار است جهنمی از بروز عوامل فقر، فحشاء، کارتن خواب ها و کودکان خیابانی کارونلاشی خانواده ها در سطح شهرها و روستاها را برکشورما شتاب بخشیده است . در همین زمینه آمارگزاری از داخل کشور تکان دهنده است: "در عملکرد برنامه سوم توسعه، خط فقر شهری ۲۵۰ هزار تومان در ماه و خط فقر روستایی ۱۵۰ هزار تومان ماهیانه است." در همین خیر آمده است: " در ایران اکنون بیش از ۱۰ میلیون نفر درآمد ۱۵ هزار تومانی تا ۱۵۰ هزار تومانی (در مدت یک ماه) دارند." طبق آمار دیگری که در تاریخ ۳۱ تیرماه انتشار یافت: " فقر سیاه در استان های خراسان جنوبی، سیستان و بلوچستان، هزمزگان، کرمان (بویژه جنوب این استان) بیداد می کند." مدیرکل دفتر فقرزدایی وزارت رفاه چندی پیش اعلام داشت: "حدافل ۱۲ درصد کل جمعیت کشور نیازمند برنامه فقرزدایی هستند" (خبرگزاری ایسنا ، اواخر خرداد ۸۴) و اگر همین آمار را واقعی بدانیم - که باید در آن تردید کرد- نشان از عمق فاجعه ای می رود که شهروندان نیازمند کشورمان را با نابودی همراه گرداند.

در ادامه این تفاوت خط فقر و گسترش عظیم فاصله طبقاتی در ایران ، که خیلی ها چشم خود را در مقابل آن می بندند تا از کشاکش نابرابری ها و طبقاتی قلمداد کردن مبارزات موجود درون جامعه ایران شانه خالی کنند و آزادی را برنان مقدم شمرند و عدالت اجتماعی را به هیچ گیرند. اظهارات خود مسولین نشانی از عمق یافتگی این فاصله ورشد نابسامانی های اجتماعی میباشد. بطوری که دبیر شورای اصناف کشور اعلام می دارد: "سیستم اقتصادی کشور به حدی تنزل یافته که اگر کاسب یا تاجر دست به رشوه، اختلاس و ارتشاء زند، نمی تواند ادامه حیات اقتصادی دهد. تاثیر اجتماعی این روند موجب دوری جوانان و نوجوانان جامعه از مفاهیم اساسی اخلاقی و اعتقادی شده است... این فساد اقتصادی ریشه در سپردن امتیازات کلان به گروه، باند خیره ها، بنیادها و دستگاه های مختلف حاکمیتی دارد " (خبرگزاری ایسنا ، ۴ مرداد ۸۴) همین حد از کشاکش ها نشان می دهد که

سران رژیم برای سرپوش گذاشتن به ناکامی ها و ورشکستگی برنامه دوم و سوم، در دوره اخیر در زمان احمدی نژاد به برنامه چهارم توسعه روی آورند تا همه چیز را درهاله ای از برجستگی بخشیدن به شعار " عدالت اجتماعی و فقرزدایی" خلاصه کنند! در حالی که عامل اصلی این فقر و نابسامانی ها خود سردمداران نظام بوده اند و شعار دادن های تا امروز آنان راه بجایی نبرده است!

آنچه ما در سال ۸۳ شاهد شدیم ، به صحنه آمدن " مجمع تشخیص مصلحت نظام " به ریاست هاشمی رفسنجانی با هدایت رهبر (خامنه ای) " در راستای قانونیت بخشیدن به سیاست خصوصی سازی ها بود که مشترکا ، اصلاحاتی را در ماده ۴۴ قانون اساسی وارد کردند و کار را یکسره نمودند. مدیرکل معاون وزارت صنایع و معادن اعلام داشت: " با تغییرات انجام شده در اصلاح قانون معادن و با توجه به اصلاحات ماده ۴۴ قانون اساسی ، وضعیت واگذاری معادن به بخش خصوصی بهبود می یابد و ۰۰۰ و در آینده نزدیک معادن مس ، آلومینیوم ، آهن و حرکنهای وابسته به آنها به بخش خصوصی واگذاری شود " (خبرگزاری کارایران ، ایلنا ، ۱۲ دی ۱۳۸۳) بدین ترتیب با رشد اختاپوسی خصوصی ساختن ها ، ارکان اصلی صنایع مادر نظیر: (گاز و پتروشیمی ، معادن و غیره) دست به دست گشت و آقا زاده ها صاحب همه چیز شدند و درست در همین مرحله ما با موج وسیع بیکارسازی های کارگران ، اخراج های بیرویه کارگران استخدامی و با سابقه یا با خرید و بازنشستگی های زودرس آنان ، تعطیلی واحد های کارخانه ای و کارگاهی ، و جایگزینی برج و بارو ساز کارهای شهرک سازی که از قبل وام های کلان مافیای آقا زاده ها از بانکها فراهم می آمد، سرمایه داری انگلی ایران با حمایت بانک جهانی و صندوق بین المللی پول ، به وام های دست یافت ، که باز پرداخت بهره آنها، کشور را از ذخیره ارزی اش تهی می نماید. جدا از این به دلیل بحران موجود در کشور اغلب این سرمایه گذاری ها نا کارآمد و با ورشکستگی روبرو می شود: " مثلا در بخش ساختمان، اکثر ساختمان های لوکس به امید افزایش قیمت ساخته می شود، از ۵ هزار و ۸۰۰ نفری که وام ساختمان دریافت کرده اند، ۵ هزار و ۶۰۰ نفر قادر به بازپرداخت این وام به دلیل عدم رعایت قدرت خرید در جامعه نیستند" (خبرگزاری کارایران - ایلنا ، ۳ خرداد ۸۴) در چنین شرایطی موضوع کارگران قراردادی و پیمانی در عرصه کار و کارگری و وجود شرکت های پیمانکاری (شرکتهای برده داری نوین) ، ظهور پدیده جدیدی در میدان کار و کارگری ما است . هر روز بیش از پیش ، قراردادهای موقت کار، ترس و نگرانی از عدم تمدید این قراردادها در موعد مقرر، بلای مصیبت باری است که بر سر کارکنان بیشتر موسسات ، ادارات دولتی و خصوصی و کارخانجات ، سایه شومی انداخته و این خود جلوه ای دیگر از نقض حقوق مسلم عرصه مزد و حقوق بگیران کشور است ، که همواره در میثاق جهانی حقوق بشرو مقرر است سازمان جهانی کار و دیگر موازین بین المللی، بر آنها تاکید می گردد و حکومت این همه سنگ آنرا به سینه میزند ، ولی در عمل توسط سران رژیم جمهوری اسلامی ایران ، همواره زیر گرفته شده و به هیچ انگاشته می شود!

قطعه نامه پایانی گرد هم آیی کارگران قراردادی و پیمانی در سال گذشته اعلام می دارد: " قرارداد های موقت کار مصداق برده داری نوین و استثمار نیروی کار در قرن ۲۱ است . این پدیده شوم که کل کارگران جهان با آن مواجه می باشند ، با چهره زشت خود حداقل های حقوق انسان که متضمن حداقل های زنده بودن است را زیر پا گذاشته است . این در حالی است که با وجود تلاش های به عمل آمده در ایران ، پیشرفت قابل توجهی که بتواند ، مشکل این گروه را برطرف کند ، مشاهده نمیشود . " (گزارش کارایران - ایلنا ، یکشنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۸۳) در زمینه

چرا پشتیبانی از کمپین بین المللی

کمپین " کارگران ایران تنها نیستند " تا به امروز نشان داد می توان به دوران دهها نشست و برخاست هفته ها بحث و گفتگو- که ای بسا در جای خود ضروری و لازم هم باشد- ومینا قراردادان اساسنامه و پلاتفرم وشاولون ساختن دوری ونزدیکی های بیشمار، بر روی حداقل های ممکن و با تاکید حول اشتراکات وبا عمق بخشیدن به اختلافات وعدم فراموشی آن ، به هماهنگ کردن فعالیت وسیع وگسترده در سطح کشورهای مختلف جهان برآمد وجنبه بین المللی مدافعه ازمبارزات کارگران وزحمتکشان مزد وحقوق بگیرایران را در وسیع ترین سطح در پیوند با مبارزات طبقاتی درون کشور به انجام رساند .

می توان وسیعترین حمایت و همبستگی کارگری در سطح جهانی را در دفاع از کارگران ایران جلب نمود. می توان بدوراز نگاه فرقه ای وانحصار طلبانه ، مبارزه را تنها از آن خود ندانست ویا منزله طلبی به همه چیز ننگریست ویا دیگران برسریک اقدام معین همراه شد.

جانبداران کمپین " کارگران ایران تنها نیستند " همه وهمه در صدد آن هستند که قبل ازآغازهفته اکتبر با تدارک اطاق پالتاکی تا حدی برنامه های خود را به یکدیگر معرفی نمایند ودر طول هفته اول ماه اکتبر بفاصله دو شنبه ، سطح عمومی تر کار خود را در کشورهای شهر های مختلف جهان به نمایش بگذارند.

تلاش همه ما که با این کمپین همراه هستیم ، براین خواهد بود که بیش از پیش منافع طبقه وتوده ها را بخدمت گیریم واز خودمحوری گروهی وسازمانی بشدت پرهیز نماییم . تجربه چنین هماهنگی وتوازن کاری با همه قوت وضعفش در پایان هفته می تواند در یک ارزیابی عمومی با حضورهمه باورمندان به عمق یابی مبارزات کارگران وزحمتکشان کشورمان وهمچنین به همراه نمایندگان پشتیبانان بین المللی مان ازاین اقدام مشترک ، مورد بررسی قرار گیرد تا بتوانیم آنرا به مثابه تجربه ای نودیکر باربخدمت گیریم.

با آرزوی گامهای مشترک در به انجام رساندن این اقدام به پیش !!!!



وسعت یابی ناامنی شغلی کارگران ازقبیل قراردادهای کارگری یکی ازدبیران اتحادیه کارگران قراردادی کشورآقای پرویزمرادی ، به گزارشگراینا گفت : " درحالی که هفتاد (۷۰) درصد صنایع کشوردراختیاردولت است ، معلوم نیست که چرا قرارداد های سفید امضاء وکوتاه مدت همچنان منعقد می شود؟ کارگران قراردادی امنیت شغلی ندارند و قراردادهای موقت باعث ضایع شدن حقوق این کارگران در کل کشور شده است " (خبرگزاری کارایران - ایلنا ، شنبه ۲ خرداد ۸۲) واین وضعیت همچنان ادامه دارد . موج بیکارسازی ها درشرکت واحد وحمله به فعالین سندیکایی ، دستگیری های فعالین کارگری درکردستان سفزو سنندج و پرونده سازی ها ، دراین راستا وسعت اعتراضات و دفاع کارگران پیشروازحق تشکل مستقل وآزاد کارگری بدون دخالت دولت ووردروویی بانهادهای شبه کارگری نظیرخانه کارگر- شوراهای اسلامی کار- و نامه نویسی ها به مجامع کارگری درسطح جهان ، بارقه امیدی را درادامه فعالیت ها واعتراضات کارگران ایران برانگیخته است . این درحالیستکه سازمان جهانی کارهمچنان همین نهادهای امنیتی وپلیسی رژیم جمهوری اسلامی را درنشست های سالانه خود جای میدهدونمایندگان واقعی کارگران همچنان بایدازکاربیکارشوند، نامه بنویسند، اعتراض کنند، دستگیرشوند ،با پرونده سازی ها مقامات قضایی وامنیتی روبرو گردند، شکنجه شوند ومقاومت ورزند وسرانجام تا سالها دربلا تکلیفی باقی مانند .

کمپین سراسری «**کارگران ایران تنها نیستند!**» در خارج کشور پاسخی ایست به ندای کارگران ایران ودفاع عاجل از بخشی از خواسته های آنان که عیناً در سند کمپین بشرح زیرفید شده است :

- * **احقاق تمام مطالبات کارگری از جمله حق اعتصاب؛ حق ایجاد تشکل مستقل کارگری؛ حق بیان و تجمع و ...؛**
- * **پایان بخشیدن به تمام حملات فیزیکی، دستگیری-ها؛ کشتار و شکنجه کارگران و زحمتکشان در کارخانه ها و شهرهای کردستان؛**
- * **آزادی بدون قید و شرط تمام زندانیان سیاسی.**

همین خواست های حداقل توافق شده ، ضرورت پشتیبانی ازاین اقدام مشترک را معنی می بخشد. چپ های سوسیالیست ورادیکال درهر کجای جهان که باشند ، می توانند گوشه ای و تنها گوشه ازاین اقدام بزرگ ونوپارا بگیرند تا با هم آنرا به ثمر برسانیم . ما می توانیم چنین کنیم . همچنان که تا به امروز کرده ایم .

درانجام این کار یعنی مبدل کردن هفته اول ماه اکتبر به هفته حمایت از کارگران وزحمتکشان ایران ، دفاع ازحق زندگی وآزاد زیستن کارگران وزحمتکشان درسطح بین-المللی ما درهر کشوری که ساکن باشیم. می توانیم نسبت به توان وامکانات و نیروی خود دراشکال مختلفی نظیر تحركات خیابانی در مقابل سفارتخانه ها و کنسولگری- های دولت جمهوری اسلامی یا هر مکان مناسب دیگر، ترتیب جلسات به زبان های محلی، مصاحبه های رادیویی و تلویزیونی ومطبوعاتی، جمع آوری کمک مالی برای کارگران، مراجعه به اتحادیه های کارگری برای جلب حمایت وهمبستگی و غیره، اقدام همه جانبه ای را به نفع مبارزات کارگران ایران سازمان دهیم.

زنگ خطر!

تقی روزبه

t.roozbeh@freenet.de

وسریه صدها میلیارد تومان می زند اطلاع دقیقی در دست نیست، اما بی تردید میزان درآمد و گردش پول در تولید و توزیع این ماده، بحدی است که آن را به یکی از "شیوه های تولید و توزیع" سود آور برای تأمین معاش بخشی از جامعه درآورده است.

آیا مذهب به راستی افیون جامعه است؟

سردمداران جمهوری اسلامی همواره بیشترین ضدیت و دشمنی را با این اندیشه مارکس و کسانانی که سلطه اندیشه و نهاد مذهب بر انسان و جامعه را به مثابه افیون اجتماعی مضر و موجب تخدیر انسان ها می دانند ابراز داشته اند. به ادعای آن ها حاکمیت مذهب یعنی رستگاری بشر و برطرف شدن همه این گونه انحطاط ها.

بی نیاز از احتجاجات تئوریک و تجارب تاریخی، آیا نگاهی به بیلان عملکرد رژیم اسلامی پس از 27 سال حکومت رانی، واقعیتی خلاف آن را نشان نمی دهد؟ آیا تجربه این 27 سال نشان نمی دهد که دامن گیر شدن اعتیاد و وجود حکومت مذهبی رابطه تنگاتنگ و این همانی باهم دارند؟ آیا موجودیت جمهوری اسلامی تجربه مهمی را برای بررسی رابطه این دو برای پژوهشگران فراهم نساخته است؟ آیا عملکرد نظام اسلامی قوی ترین ادله را اندر ضرورت یک حکومت سکولار و غیرایدئولوژیک در اختیار همه شهروندان ایران قرار نداده است؟

گرچه عوامل داخلی و خارجی بیشماری در دامن زدن به اعتیاد عمل می کنند، اما نباید فراموش کرد که ازمیان آن ها عوامل فقیرو بیکاری و سلطه یک حکومت مذهبی بیشترین نقش را دارد. و ترکیب همین دو عامل است که واقعیت دهشتناک اعتیاد فراگیر، نهادی شده و غیرقابل کنترل را در جامعه ما فراهم آورده است.

بی تردید مذهب در طول تاریخ به عنوان آگاهی وارونه و تجسم از خود بیگانگی انسان بیشترین نقش را در ایجاد تمکین و رضا در برابر قلدرها، نظام های طبقاتی و متکی بر استعمار اقتصادی و فرهنگی به عهده داشته است و از همین منظر دامنه تأثیرات ویرانگرانه آن بسیار بیشتر از اعتیاد به معنای اخص آن است. و در نزد مارکسیست ها نیز از همین منظر عام تر مورد توجه و نقد قرار گرفته است. با این همه نقش مخرب سلطه مذهب در نظام های سیاسی-طبقاتی غیرمتعارفی نظیر جمهوری اسلامی که در آن مذهب به عنوان مسلک الهام بخش یک دولت همه توان و فرمانروای حاکم بر جامعه عمل می کند و در قالب فرامین و عملکرد حکومتی به عنوان یک امر عمومی، تحمیلی و مبتنی بر زور، در مقایسه با نظام های متعارف بورژوازی بسی بیشتر مخرب بوده و به یک معضل اجتماعی بزرگ تبدیل می شود. به طوری که دامنه این ویرانگری با دامنه پررنگ تر شدن هر چه بیشتر عنصر مذهب در این گونه حکومت ها رابطه مستقیمی پیدا می کند. بر همین اساس می توان تصور کرد که دامنه گسترش اعتیاد با ورود به فاز "دولت اسلامی" و به موازات افزایش سرکوب زندگی عرفی و افزایش فقر و بدبختی با زهم افزایش بیشتری خواهد یافت.

بنابراین در کشور ما مبارزه با اعتیاد در عین حال یک مبارزه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. مبارزه با تباهی بدون مبارزه علیه حاکمیت مذهب بر مفدرات مردم، بدون مبارزه علیه فقر و شکاف های طبقاتی و بدون یک مبارزه فرهنگی همه جانبه و پالاینده و لاجرم بدون بوجود آوردن یک عزم ملی برای بدست گرفتن سرنوشت خود، ناممکن است. مذهب باید به امر خصوصی تبدیل شود تا در گام های بعدی با قرار گرفتن در کانال پالنده آگاهی و تولید لاجرم آزادی از جبر و عبور از دوران "پیش تاریخ بشری"، به فرجام محتوم خود یعنی پژمردگی و محوشدن سپرده شود. تأمین کار برای همه باید جزو مختصات اصلی نظامی قرار گیرد که سوداگری مرگ در آن بی معنا گردد.

۷ مهر ۸۴

ایران معتادترین کشور جهان!

بر اساس گزارش سازمان ملل ایران رکورد دار معتادین در جهان شد و نامش در رأس جدول دارندگان اعتیاد قرار گرفت. حتی قبل از کشورهای چون قرقیزستان و موریتانی که در گزارش سازمان ملل با فاصله ای نسبتاً زیاد از ایران قرار دارند. افتخاری که به سادگی نصیب هر کشوری نمی گردد. مطابق این گزارش نرخ اعتیاد برابر 2\8 درصد جمعیت ایران است که تقریباً رقمی معادل دویلمیون نفر می شود. آمار واقعی اعتیاد در جمهوری اسلامی مثل همه این گونه موارد جزو اسرار نظام تلقی شده و دست کاری می شود. آن چه هم که به طور اجتناب ناپذیر ارائه می شود، از سوی مقامات و نهادهای گوناگون بطور متفاوت ارائه می گردد. پایه محاسبه سازمان ملل بر اساس یکی از گزارشات خوش بینانه است. چرا که بر اساس ارزیابی ها و گزارشات دیگری از منابع رژیم- وزارت بهداشت- تعداد معتادین به 4 میلیون نفر می رسد که حاکی از نرخ اعتیاد به میزان دوبرابر برآورد سازمان ملل است. این رقم ها معمولاً معتادین ثابت را در برمی گیرد. گفته می شود با محاسبه آن هایی که بصورت گاه گذارو یا از روی تفتن به مصرف کردن مواد مخدر می پردازند- که خود بستر مستعدی برای گسترش میزان اعتیاد ثابت است- رقمی بالغ بر 9 میلیون نفر را تشکیل می دهد! بدبختی دیگر آن است که این اعتیاد نه فقط در عرصه کمی به مرزهای وحشت آفرین رسیده بلکه در رویکرد به مصرف فرآورده های مخرب تری، نظیر هروئین، نیز سرایت کرده است. استفاده از انواع و اقسام قرص های روانگردان و آسیب رسان به مغزو روان، در صورت عدم دست یابی به مواد مخدر مورد نیاز، از دیگر پی آمدهای اشاعه اعتیاد است.

طرفه آن که سرآمد جهان شدن، علیرغم داشتن بیشترین اعدام و سرکوب و تعداد زندانیان و تبلیغات کرکننده علیه اعتیاد بدست آمده است. نتیجه آن که برنامه مبارزه رژیم با اعتیاد کاملاً شکست خورده و بیلان کارش عملاً صفر و حتماً زیر صفر است. به طوری که حتی خود مقامات رژیم در کارائی برنامه های خود به تردید افتاده و برنامه هائی چون کشت کنترل شده خشکخاش که تصویب هم شده و زمزمه هائی هم در مورد توزیع کنترل شده مواد مخدر و حتی اسکورت کاروان های قاچاق در داخل کشوریه سمت خارج به توسط نیروهای انتظامی شنیده می شود. میزان کشف مواد مخدر- با صرف آن همه هزینه و بودجه و نیرو- سهم بسیار ناچیزی از کل موادی که وارد کشور و توزیع و ترانزیت می شود دارد. هم اکنون زندان های موجود دیگر گنجایش زندانیان جدید را ندارد. جامعه ایران نه فقط خود یکی از کانون های مهم توزیع مواد مخدر شده، بلکه در عین حال به مهم ترین مرکز ترانزیت مواد مخدر جهان نیز تبدیل شده است. دامنه شبکه های توزیع در داخل کشور حتی تا درون زندان های رژیم و نهادهای حکومتی هم رخنه کرده و در سطح کشور به سادگی قادر به توزیع در هر کوکوی و بیزن است. هر از گاهی رژیم به یکی از محلات و حلیب آبادها بورش برده و به پاکسازی می پردازد. اما چیزی نمی گذرد که دوباره همان بساط دوباره مثل قارچ روئیده می شود. بر اساس گزارش های موجود، بیش از نیم میلیون نفر شاغل در این عرصه وجود دارد. بخشی از آن ها همان معتادین تهی دستی هستند که برای تأمین مواد مورد نیاز خود به کارتوزیع در پائین ترین رده ها در این شبکه ها مشغول هستند. گرچه ازمیزان واقعی سود حاصل و سرمایه ای که در این شبکه ها به کار گرفته می شود

همه جا آسمان



شناور روی آب ها رها شده بودند، هم چنان تعطیلات تابستانی اش را ادامه میداد. بدتر از آن، دیک چنی بود که تعطیلات اش را حتی تا آخر ادامه داد. یا کاندالیسا رایس، که قاعدتاً میبایست حساسیت خاصی نسبت به وضع سیاهان داشته باشد، در تاریخ ترین روزهای نیواورلئان به تماشای نمایشی در برادوی رفت. با این همه، فراموش نباید کرد که سیستم نابرابری های اجتماعی در آمریکا نه با حکومت بوش به وجود آمده و نه با رفتن آن از بین خواهد رفت. بنابراین سهم حکومت بوش در رسوائی توفان کاترینا هر قدر هم بزرگ باشد، نسبت دادن همه مشکلات به آن، جز نادیده گرفتن علل ریشه ای و پایدارتر نابرابری ها معنائی ندارد.

البته رسانه های راست به انحاء مختلف کوشیده اند بگویند آنچه در ماجرای کاترینا پیش آمد، محصول تصادف، غافلگیری یا حداکثر، ضعف مدیریت بودو نه چیزی بیش از آن. بسیاری از آنها مدام تکرار میکنند که کاترینا نیرومندترین توفان آمریکا در صد سال اخیر بود و در هر حال، شکستن سیل بندهای نیواورلئان را نمیشد پیش بینی کرد. خود بوش نیز تا هفته پیش در توجیه بی عملی رسوا کننده حکومت فدرال، مرتباً میگفت " شکستن سیل بندها را کسی پیش بینی نمیکرد". درحالی که مشخصات توفان دست کم، چهل و هشت ساعت قبل کاملاً معلوم بود و خود بوش روز شنبه 27 اوت، یعنی دو روز قبل از رسیدن توفان به نیواورلئان، به تقاضای فرماندار لوئیزیانا در این ایالت حالت فوق العاده اعلام کرده بود. بعلاوه، همه میدانند که در تمام مناطق توفان خیز سواحل جنوب شرقی آمریکا، نیواورلئان در مقابل امواج دریا به طور ویژه منطقه آسیب پذیرتری است و بنابراین، بهبود سیستم سیل بند ها و موج شکن های آن همیشه از داغ ترین بحث های سیاسی مربوط به ایالت لوئیزیانا بوده است. و مسأله این است که دولت بوش بودجه طرح بهبود سیستم سیل بندها را در شهری که بخش بزرگی از مناطق مسکونی آن پائین تر از سطح دریاست، به نصف کاهش داده بود. در هر حال، بی تفاوتی حکومت فدرال نسبت به وضع مصیبت دیده ها، آن هم به مدت چهار- پنج روز بعد از پایان توفان، چیزی نیست که باغافلگیری قابل توجهی باشد. دولتی که بزرگ ترین قدرت لجستیک و امکانات مهندسی نظامی جهان را در اختیار دارد، مسلماً میتواندست باوجود هر نوع غافلگیری، به سرعت وارد عمل شود و نگذارد مردم بی دفاع به آن روز بیفتند. چیزی که آنها را از دست زدن به اقدام آنی باز میداشت، فلسفه سیاسی حاکم بر دولت بوش و (میشود گفت) همه بخش های طبقه حاکم آمریکاست که این نوع کارها را جزو وظایف دولت نمیداند.

بسیاری سعی دارند دلیل اصلی بی تفاوتی اولیه دولت آمریکا را نسبت به سرنوشت مردم نیواورلئان در نژادپرستی آمریکائی جستجو کنند. تردیدی نباید داشت که در آمریکا نژاد پرستی علیه سیاهان هنوز بسیار گسترده و ریشه دار است. در سال 1944 گونار میردال، اقتصاددان و جامعه شناس سوئدی، در کتاب پرآوازه اش به نام " معمای آمریکائی" (An American Dilemma) یادآوری کرد که اکثریت سفیدپوستان آمریکا آرزو میکنند که شمار سیاه پوستان این کشور تا حد امکان کاهش یابد و حتی بدشان نمی آید که آنها تماماً از خاک آمریکا پاک سازی شوند، به شرط این که چنین کاری از طرق قابل قبول انجام بگیرد. توفان کاترینا نشان داد که 60 سال بعد از تحقیق جامع و مستند میردال و 40 سال بعد از جنبش حقوق مدنی سیاهان آمریکا، نگرش بخش بزرگی از سفید پوستان این کشور نسبت به سیاهان کاملاً تغییر نکرده و نژادپرستی هنوز هم یک "معمای آمریکائی" است. در این ماجرا دیدیم که هر چند سیاهان اکثریت قاطع قربانیان را تشکیل میدادند ولی غالب رسانه های اصلی با تمرکز روی غارت فروشگاه ها و اخبار تجاوزهای جنسی یا تبه کاری های

حقیقت این است که هجوم تصاویرهاشدهی مردم نیواورلئان به صفحه تلویزیون ها در سراسر جهان، برای جهان سومی ها از یک نظر مایوس کننده بود. زیرا وقتی ثروتمندترین دموکراسی جهان با مردم خود چنین می کند، حکومت های فاسد جهان سومی فضای مساعدی برای توجیه کثافت کاری های شان میتوانند پیدا کنند. مثلاً ما ایرانی ها که در منطقه زلزله خیزی زندگی میکنیم و ناگزیر غالباً با قهر طبیعت سروکار داریم، به درستی همیشه از ناکارآمدی و فساد حکومتی در کمک رسانی به قربانیان زمین لرزه ها شیکوه میکنیم. زیرا به تجربه میدانیم که شمار قربانیان و دامنه ویرانی های زمین لرزه هائی مشابه در ایران و مثلاً ژاپن اصلاً قابل مقایسه نیست. زیرا به تجربه میدانیم که در کشور ما، در هر زمین لرزه، نظام سیاسی واجتماعی حاکم معمولاً بیش از قهر طبیعت از ما قربانی میگردد و هر مصیبت طبیعی به فاجعه اجتماعی بزرگ تری دامن میزند. ولی اکنون حکومتی ها خواهند کوشید به ما بگویند آن سوترها هم همین چیزها اتفاق می افتد. تصادفی نیست که رسانه های رسمی جمهوری اسلامی با ذوق زدگی خاصی حوادث نیواورلئان را دنبال میکنند، یعنی که آسمان همه جا همین رنگ است.

اما از این جنبه که بگذریم توفان کاترینا برای اکثریت مردم آمریکا و جهان و مخصوصاً انبوه کارگران و زحمتکشان، توفان بیدارکننده ای بود. زیرا چهره ای از " شیوه زندگی آمریکائی " را که معمولاً زیر آوار تبلیغات دستگاه های ایدئولوژیک هیولوار آمریکا پنهان میماند، در مقابل چشمان همه مردم جهان به نمایش گذاشت. اکنون چهار هفته است که سنوآلی واحد و بسیار ساده همه جا تکرار میشود : چرا حکومت آمریکا دست کم پنج روز، قربانیان کاترینا را کاملاً به حال خودشان رها کرد؟ همه میکوشند به این سنوآلی جواب بدهند، از راست گرفته تا چپ، از مخالفان آمریکا گرفته تا تحسین کنندگان سیاست های جرج بوش.

بعضی ها سعی کرده اند همه کاسه- کوزه ها را سر بوش و افراد اصلی کاپینه او بشکنند. تیم بوش، بی تردید ارتجاعی ترین بخش هیات حاکمه آمریکا را نمایندگی میکند. بی تفاوتی آنها نسبت به سرنوشت مصیبت دیدگان چنان زنده بود که حتی دست- راستی ترین رسانه ها را نیز به انتقاد واداشت. مثلاً خود بوش چهار- پنج روز اول حادثه، در حالی که ده ها هزار نفر در نیواورلئان، تشنه و گرسنه در محاصره سیل گرفتار بودند و اجساد مردگان در کنار خیابان ها یا

همه جا آسمان

دیگر، به طور ضمنی کوشیدند آنها را موجوداتی خطرناک و جنایت کار نشان بدهند. تردیدی نمیتوان داشت که پیشداوری های نژادپرستانه علیه سیاهان نابرابری های نژادی را نهادی میسازد و عملاً سیاهان را به جمعیت حاشیه نشین جامعه آمریکا تبدیل میکند. نگاهی به چند شاخص صرفاً اقتصادی میتواند تصویر گویائی از این نابرابری ها را نشان بدهد. در سال 2004 میزان بیکاری در میان سفیدپوستان آمریکا 4.8 درصد بود و در میان سیاهان 10.4 درصد. و اگر توجه داشته باشیم که بیش از یک میلیون نفر از سیاهان در زندان ها بسر میبرند و اگر بیرون بودند قاعدتاً به جرگه بیکاران می پیوستند، درمیابیم که درصد بیکاران سیاه بایستی بیش از آن باشد که در آمار رسمی آمده است. در سال 2003 میزان کارگران شاغلی که در خط فقر یا زیر آن بودند در میان سفیدپوستان 20.4 درصد بود و در میان سیاهان 30.4 درصد. اگر شاخص دارائی خالص خانوار را در نظر بگیریم، ابعاد واقعی این نابرابری بهتر دیده خواهد شد. مثلاً در سال 2002 میانگین دارائی خالص خانوار سفیدپوستان 14 برابر سیاهان بود. حال میتوان حدس زد که این نابرابری های اقتصادی چه نتایج وحشتناکی در حوزه های اجتماعی گوناگون به بار میآورند. اما باهمه این حقایق انکارناپذیر، نابرابری های نژادی (یا قومی) در آمریکا امروزی تفاوتی کیفی با بسیاری از کشورهای دیگر ندارد. بعلاوه، گرچه دولت بوش اساساً در میان سیاه پوستان آمریکا پایگاه قابل توجهی ندارد، ولی معلوم نیست پیشداوری های نژادی در آن عمیق تر از دولت های پیشین این کشور باشد. بوش نیز مانند همه رؤسای جمهور پیش از خود سعی کرده است تا آنجا که اولویت های اصلی اش اجازه میدهد، رأی سیاهان آمریکا را به دست بیاورد. در ماجرای کاترینا نیز دلیلی وجود ندارد که بی تفاوتی اولیه آنها را ناشی از پیشداوری های نژادی بدانیم. به عبارت دیگر، وجود نژادپرستی ریشه دار در جامعه آمریکا ضرورتاً به معنای آن نیست که دولت بوش نیز به طور ویژه آن را نمایندگی میکند یا حتی آن را علناً به نمایش میگذارد. درحالی که دلالتی در جهت عکس این وجود دارد؛ در واقع تیم بوش همیشه سعی کرده است باحفظ اولویت های اصلی اش، خود را طرفدار برابری نژادی نشان بدهد. مثلاً کالین پاول و کاندالینا رایس اولین سیاه پوستانی هستند که در تاریخ آمریکا به مقامات بسیار بالا و حساسی مانند ریاست ستاد مشترک و وزارت خارجه برگزیده شده اند، و هر دو توسط همین تیم بوش. حقیقت این است که در ماجرای کاترینا نیز آنها که در نیواورلئان جا ماندند، تقریباً همه تهیدست ترین های شهر بودند و در شهری مانند نیواورلئان که سیاهان اکثریت جمعیت را تشکیل میدهند، به طور طبیعی، تهیدست ترین ها تقریباً همه سیاه هستند. فراموش نباید کرد که اکثریت جمعیت شهر، یعنی از جمله اکثریت سیاهان توانسته بودند از شهر خارج شوند.

نگاهی به انبوه گزارش ها و تحلیل هائی که در باره ماجرای کاترینا منتشر شده، نشان میدهد که عوامل مختلفی در بی تفاوتی اولیه دولت بوش نقش داشته اند، ولی علت اصلی فاجعه را باید در نگرش طبقه حاکم آمریکا نسبت به وظایف اجتماعی دولت جستجو کرد، نگرشی که به ویژه در تیم بوش بسیار نیرومند است. این نگرش (که امروزه معمولاً نتولیرالیسم نامیده میشود) البته پدیده ای تازه نیست، بلکه قدیمی ترین و طبیعی ترین نگرش بورژوازی نسبت به نقش اقتصادی و اجتماعی دولت است که زیر فشار بحران های سرمایه داری و مبارزات طبقه کارگر از دهه سوم قرن بیستم تا حدی به حاشیه رانده شده بود

ولی در بیست و پنج سال اخیر دوباره حالتی تهاجمی پیدا کرده و به نگرش مسلط و غیرقابل چون و چرای مدافعان سرمایه داری در سراسر جهان تبدیل شده است. این نگرش "دست نامرئی" بازار آزاد را بهترین هم آهنگ کننده اقتصاد میدانند و مداخله دولت در امور اقتصادی را غالباً مختل کننده ارزیابی میکنند. مثلاً هفته نامه اکونومیست انگلیس که یکی از قدیمی ترین و معروف ترین مدافعان این نگرش است، (در شماره 17 سپتامبر) در انتقاد به واکنش های بعدی دولت بوش (که زیر فشار اعتراضات عمومی برخاسته از رسوائی کاترینا ناگزیر شده حدود 60 میلیارد دلار به بازسازی نیواورلئان اختصاص بدهد) میگوید: هر نوع بیمه دولتی برای توفان زدگان، خواه-ناخواه به بیمه دولتی در مقابل همه مصائب طبیعی منجر خواهد شد. اگر کسانی میخواهند در مناطق توفان خیزی مانند نیواورلئان یا مناطق زلزله خیزی مانند کالیفرنیا زندگی کنند، بهتر آن که بیمه خصوصی داشته باشند. بگذارید قیمت های بازار خصوصی هزینه زندگی کردن در مناطق پرمخاطره ای مانند نیواورلئان را تعیین کند. حال این است که خود اکونومیست میپذیرد که کمتر از یک پنجم ساکنان سواحل خلیج مکزیکو از پوشش بیمه برخوردارند. و منابع متعدد آماری نشان میدهند که 35 درصد سیاه پوستان نیواورلئان اصلاً اتوموبیل شخصی نداشتند که به راحتی بتوانند از توفان بگریزند. با توجه به این واقعیت های انکارناپذیر معنای حرف اکونومیست جز این نمیتواند باشد که تهیدستان نیواورلئان جمعیتی زاید هستند که دست کم در آن منطقه نباید زندگی کنند، برای درکی روشن از عواقب این نگرش، به جای توفان زدگان کاترینا، قربانیان سونامی اوقیانوس هند در دی ماه گذشته را در نظر بگیرید. حدود دویست هزار نفر جان باختند و ده ها میلیون ها نفر بی خانمان شدند. با راه حل پیشنهادی اکونومیست، یعنی با بیمه خصوصی، مشکل این توده میلیونی مصیبت دیده ها را چگونه میتوان حل کرد؟ در این جور موارد آنها معمولاً ما راه کارهای خیره حواله میدهند، یعنی همان راه حل مطلوب آخوندهای حاکم در ایران. تصادفی نبود که در هفته اول بعد از توفان، جرج بوش راه افتاده بود و همه جا وظیفه "کمک به همسایه" (یعنی راه حل عهد بوقی کتاب مقدس) را به مسیحیان خوب یادآوری میکرد. می بینید؟ میان "کمک به همسایه" و "حشش عاطفه ها" فاصله زیادی نیست.

البته فراموش نشود که مدافعان "دست نامرئی" تا آنجا که به نفع سرمایه باشد، با مداخله دولت در اقتصاد و در کارکرد بازار مخالف نیستند. مثلاً هیچ نتولیرال بنیادگرا را امروزه نمیتوانید پیدا کنید که طرفدار واگذاری تعیین نرخ بهره به بازار آزاد باشد. همه قبول دارند که بانک های مرکزی باید به موقع در این کار مداخله کنند، منتهی اصرار دارند که هیأت تصمیم گیرنده این بانک ها از هیأت دولت مستقل باشد، یا (بهتر بگوئیم) زیر فشار افکار عمومی رأی دهندگان قرار نگیرد و البته، ایجاد شرایط مطلوب برای سرمایه را به عنوان وظیفه اصلی خود همیشه در نظر داشته باشد. از این فراتر، آنها حتی مخالف بسیاری از اقدامات دولتی که عملاً میتواند اقتصاد را زیر و رو بکند (از کنترل اتحادیه های کارگری گرفته تا به راه انداختن خونین ترین جنگ ها برای تأمین نفت ارزان یا هدف های مشابه) نیستند. تام فریدمن، ستون نویس معروف نیویورک تایمز و یکی از هارترین ستایش گران جهانی سازی، این نکته را باصراحتی بی مانند چنین بیان کرده است: "دست نامرئی" بازار آزاد بدون مشت آهنین برای تأمین امنیت آن نمیتواند کارگر باشد. مک دونالد برای تأمین امنیت خود به مک دونالد داگلاس نیاز دارد. زمختی بیان فریدمن ممکن است خوشایند بسیاری از لیبرال ها نباشد، ولی مضمون حرف او تعبیر دقیقی است از جوهر لیبرالیسم اقتصادی. در واقع سه قرن پیش از او، جان لاک (یعنی پدر فکری ایدئولوژی لیبرالی) همین حرف را با

همه جا آسمان

صراحت کافی چنین بیان کرده است : در تحلیل نهائی، وظیفه اصلی دولت دفاع از مالکیت خصوصی است. برای مشاهده نتایج این نگرش در زندگی واقعی مردم لازم نیست به سرنوشت قربانیان توفان ها و زمین لرزه ها نگاه کنیم. گرچه در مصیبت های بزرگ عواقب چنین نگرشی را با برجستگی بیشتری میتوان دید، ولی قربانیان آن در متن زندگی عادی و روزمره مردم بسیار گسترده تراند. بهترین شاهد این حقیقت وضع خود آمریکاست که همیشه لیبرالیسم اقتصادی در آن در مقایسه با همه کشورهای پیشرفته دیگر نیرومندتر بوده و در بیست و پنج سال گذشته نیز بیش از پیش بی مهارت شده است. به یاد داشته باشیم که آمریکا ثروتمندترین کشور جهان است، با بیش از 21 درصد تولید ناخالص کل جهان و 40 درصد تولید ناخالص تمام کشورهای صنعتی. اما در چنین کشوری نزدیک به 50 میلیون نفر از پوشش هر نوع بیمه بهداشت محرومند و نسبت مرگ و میر کودکان در آمریکا بالاتر از اسلوانیا است و دو برابر سوئد. در حالی که سیستم بهداشت این کشور حدود 15 درصد کل تولید ناخالص داخلی را هزینه میکند، که بالاترین نسبت در میان همه کشورهای است. بنا به گزارش سازمان بهداشت جهانی، آمریکا در هزینه سرانه بهداشت در رده اول جهان است و در کیفیت خدمات بهداشتی در رده سی و هفتم.

آمریکا حدود 5 درصد جمعیت جهان را دارد، اما حدود 25 درصد کل جمعیت زندانی جهان را. مثلاً نسبت زندانیان آمریکا به جمعیت آن نزدیک هشت برابر این نسبت در اتحادیه اروپاست (به ترتیب 685 و 87 زندانی نسبت به هر صد هزار نفر) و شمار زندانیان زیر اعدام در این کشور درسی سال گذشته بیش از ده برابر شده است. در سال 2000، ثروتمندترین 1 درصد خانوارهای آمریکا حدود 20 درصد کل درآمد کشور را به دست میآوردند (که در مقایسه با اواسط دهه 70 دو برابر شده بود) و ثروتمندترین 1 درصد همین پردرآمدترین 1 درصد خانوارها، یعنی به عبارت دیگر، یک ده هزارم کل خانواده ها، حدود 3 درصد کل درآمد ملی را (که در اواسط دهه 70 کمتر از 1 درصد بود). اگر به جای درآمد، شاخص ثروت خانوار را در نظر بگیریم این نابرابری با برجستگی بیشتری نمایان میگردد: ثروتمندترین 1 درصد خانوارهای آمریکا مالک یک سوم کل ثروت این کشور هستند، در حالی که 80 درصد پائین فقط 16 درصد آن را در اختیار دارند. در سال 1980 میانگین درآمد مدیران عامل در آمریکا نسبت به میانگین درآمد کارگران صنعتی 40 برابر بود، در حالی که اکنون نسبت میانگین درآمد مدیران عامل بزرگ ترین شرکت ها به میانگین درآمد کارکنان آنها 475 به 1 است. و اگر به جای درآمد، دارائی را در نظر بگیریم فاصله بسیار بیشتر از این خواهد بود. جالب است بدانیم که این نسبت در بریتانیا 24 به 1، در فرانسه 15 به 1 و در سوئد 13 به 1 است. هزینه سالانه تحصیل در دانشگاه های آمریکا از 1977 به این سو چهار برابر افزایش یافته (که حالا به طور متوسط بیش از 10000 دلار است) و در همان حال، کمک هزینه دولتی فدرال و ایالتی به دانشجویان کاهش یافته است. بنابراین راه یابی جوانان خانواده های پائین به دانشگاه ها عملاً ناممکن میگردد.

عواقب زیست محیطی نگرش نئولیبرال مصیبت بارتر از نتایج اجتماعی آن است و در مقایسه با گذشته می رود که بسیار مصیبت بارتر گردد. آمریکا با 5 درصد جمعیت جهان بیش از 25 درصد گازهای گرم خانه ای جهان را تولید میکند و 70 درصد زباله های زیان بار آن را. دو توفان بسیار نیرومند (کاترینا و ریتا) در خلیج مکزیکو در یک فصل واحد، اکنون بار

دیگر بحث های مربوط به بحران زیست محیطی را داغ کرده است. علت این پدیده نامعمول هرچه باشد، تردیدی وجود ندارد که بحران زیست محیطی ابعاد بسیار خطرناکی پیدا کرده است. اکثر دانشمندان اقلیم شناسی معتقدند حرارت محیط زیست در همین چند دهه گذشته حدود نیم درجه سانتیگراد افزایش یافته و اگر با همین وضع پیش برویم، در یکی - دو دهه آینده با تغییرات اقلیمی بسیار فاجعه باری روبرو خواهیم شد. بنا به این بررسی ها، فقط افزایش 6 درجه سانتیگراد در حرارت محیط زیست میتواند شرایط موجودیت انسان را از بین ببرد و این به احتمال زیاد میتواند در همین قرن بیست و یکم اتفاق بیفتد. مسلم است که عواقب این تغییرات اقلیمی در کشورهای جهان سوم بسیار فاجعه بارتر خواهد بود. مثلاً تمام پیش بینی ها نشان میدهند که بخش بزرگی از بنگلادش ممکن است زیر آب برود، با نتایجی فاجعه بار برای دهها میلیون انسان هم اکنون فلاکت زده. تسلط نگرش نئولیبرال در آمریکا نقداً بزرگ ترین مانع دست یابی به یک توافق جهانی برای هر نوع مقابله مؤثر با این فاجعه در حال وقوع است. دولت بوش در ژوئیه 2001 حتی توافق نامه کیوتو را که تازه قدم کوچکی برای مقابله با افزایش گازهای گرم خانه ای محسوب میشد و از طرف 160 کشور (و از جمله خود آمریکا) امضاء شده بود، رد کرد. البته بی اعتنائی به مسأله محیط زیست فقط مختص دولت بوش نیست، این نتیجه گریزناپذیر نگرش نئولیبرال است که در میان تمامی طبقه حاکم آمریکا غلبه قطعی دارد.

با چنین نگرشی نسبت به وظایف اجتماعی دولت، طبیعی است که واکنش دولت بوش در ماجرای کاترینا خیلی عجیب نبود. واکنش آنها را به لحاظ تبلیغاتی یا به اصطلاح "پی. آر." میتوان فاجعه بار نامید. مثلاً آنها میتوانستند بلافاصله به نیواورلئان بروند و در مقابل دوربین تلویزیون ها مصیبت زدگان را به آغوش بکشند، یا آنها را هر چه زودتر به مناطق دیگر منتقل کنند، یعنی کارهایی که بعداً کردند و در مقابله با توفان ریتا دارند میکنند. ولی هیچ یک از این کارها نمیتوانست تغییری اساسی در وضع توفان زدگان به وجود بیاورد. حقیقت این است که سیستم امداد رسانی هر قدر بعدی کارآمد باشد، به خودی خود نمیتواند در سرنوشت مردم جان به در بردگان از فاجعه تغییر زیادی ایجاد کند. ما ایرانی ها با تجربه های تلخ طولانی از رهاشدگی جان به در بردگان زلزله ها و مصیبت های "طبیعی" مکرر، بهتر میدانیم که در غالب این موارد سرنوشت بسیاری از جان به در بردگان نمیتواند چندان بهتر از سرنوشت مردگان باشد. تهدیدستان (غالباً) سیاه پوست نیواورلئان نیز از تجربه مشابهی برخوردارند. تصادفی نبود که بعضی از آنها حاضر نبودند حتی خانه های آب گرفته شان را رها کنند و تصادفی نیست که بسیاری از آنها بلافاصله میخواهند به خانه های غالباً ویران شده شان بازگردند. آنها به تجربه میدانند که بازسازی نیواورلئان میتواند برای شان مصیبت بازتر از خود توفان کاترینا باشد و اگر به خانه های (حتی ویرانه) شان نچسبند، ممکن است آنها را هم از دست بدهند.

بی تردید نیواورلئان به سرعت بازسازی خواهد شد. فراموش نباید کرد که آمریکا ثروتمندترین کشور جهان است و نیواورلئان یکی از مهم ترین یا (به روایتی) مهم ترین بندر آن است. هم اکنون دولت فدرال بیش از 60 میلیارد دلار اعتبار برای بازسازی آن اختصاص داده و گفته میشود احتمالاً حدود 200 میلیارد دلار برای بازسازی مناطق آسیب دیده خلیج مکزیکو هزینه خواهد شد. اما این ها ربطی به تهدیدستان نیواورلئان ندارد. برعکس، ممکن است آنها درست در متن همین بازسازی ها خانه های شان را از دست بدهند. در واقع، این اعتبارات بیش از هر چیز دیگر برای ترمیم تأسیسات کشتی رانی نیواورلئان است که در نتیجه توفان کاترینا آسیب دیده اند. آمریکا از طریق

همه جا آسمان

* با ما ارتباط بگیرید *

سر دبیر هفته نامه

arash.k@rahekargar.net

روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن عمومی سازمان

49-40-6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.com

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند .

تأسیسات بندری این شهر سالانه بیش از 52 میلیون تن کالا به بازارهای جهانی صادر میکند که نیمی از آنها محصولات کشاورزی هستند و بیش از 69 میلیون تن از مواد مورد نیاز صنایع خود را وارد میکند. حدود 15 درصد تولید داخلی نفت آمریکا از لویزیانا ست و پالایشگاه های نفت این منطقه برای اقتصاد آمریکا اهمیت حیاتی دارند. هر نوع اختلال در تأسیسات بندری نیواورلئان تمام راه آبی میسیسی سی پی را که یکی از حیاتی ترین زیرساخت های اقتصاد آمریکا ست، مختل میکند. بعلاوه، نیواورلئان یکی از مهم ترین جاذبه های توریستی و پایتخت موسیقی جاز آمریکا ست. در این میان، از نظر طبقه حاکم آمریکا، تئیدستان نیواورلئان بزرگ ترین مانع بازسازی تلقی میشوند. بنابراین بسیاری از صاحب نظران پیش بینی میکنند که بازسازی نیواورلئان ممکن است پاک سازی قومی را در این شهر شتاب بدهد. چنین کاری احتمالاً میتواند به وسیله ائتلافی از طبقه حاکم آمریکا با قشر بالای سیاه پوستان محلی صورت بگیرد. تئیدستان نیواورلئان هنوز فرصت خوبی برای مقابله دارند. رسوائی جهانی ناشی از کاترینا افکار عمومی آمریکا ومخصوصاً سیاه پوستان آن را به شدت علیه دولت بوش تحریک کرده و آنها را در موقعیت دشواری قرار داده است، موقعیتی که در آن رویارویی با سیاهان بوش را بی اعتبارتر خواهد کرد. همین حالت بسیج مؤثرتر در مقابله با توفان ریئا نشان دهنده وحشت دولت بوش از برانگیختگی افکار عمومی مردم آمریکا در رسوائی کاتریناست. تجربه توفان های مکرر قبلی نشان میدهد که اگر قربانیان فاجعه نتوانند از این فرصت استفاده کنند، مانند گذشته در جریان بازسازی به فاجعه بزرگ تری گرفتار خواهند شد. مایک دیویس (یکی از برجسته ترین مارکسیست های صاحب نظر آمریکا در این زمینه) در باره آینده قربانیان کاترینا میگوید : " در تاریخ آمریکا فاجعه های طبیعی تقریباً همیشه صحنه مبارزات طبقاتی و نژادی بوده اند... ومردم نیواورلئان دارای سنت غنی مقاومت و رهبری برخاسته از پائین هستند... آنها برای کارها و خانه های شان خواهند جنگید " (سوشلسنت ورکر- 21 سپتامبر). در هر حال همه چیز به این مبارزات طبقاتی و چگونگی سازمان یابی کارگران و تئیدستان نیواورلئان بستگی دارد.

تجربه فاجعه کاترینا نشان داد که در سرمایه داری، هیچ جا برای کارگران و زحمتکشان و تئیدستان امینتی وجود ندارد و هرجا که آنها نتوانند پیکار طبقاتی کارآمدی را سازمان بدهند، زیر تازیانه بی رحم سرمایه له خواهند شد، خواه در ایران باشند خواه در آمریکا. اگر سرمایه میتواند در ثروتمندترین دموکراسی لیبرالی جهان با مردم آن کند که در توفان کاترینا دیدیم، معلوم است که در دیکتاتوری های خونبار جهان سومی چه ها میکند. تئیدستان نیواورلئان در وضعی به مراتب بهتر از ما قرار دارند، اما نه به این دلیل که در کشوری بسیار ثروتمندتر از کشور ما زندگی میکنند، بلکه اساساً به دلیل این که دست کم از آزادی داد زدن و متشکل شدن برخوردارند. آنها امکانات بسیار بسیار بهتری برای سازمان دهی پیکارهای طبقاتی شان دارند. این چیز کمی نیست. به این دلیل و فقط به این دلیل، آسمان همه جا همین رنگ نیست که بالای سرماست.

چپ آلمان موازنه راست را در هم ریخت!

رسول آرام

در ماه اوت سال جاری که خانم "آنگلا مرکل"؛ رهبر حزب "دمکرات مسیحی" آلمان جهت شرکت در مبارزات انتخاباتی، وارد شهر کت بوس در آلمان شرقی گردید بود؛ بر اساس اعلام خبرگزاریهای داخلی و خارجی؛ پلیس آلمان مجبور بود بشدت از او محافظت نماید و نزدیکان "مرکل" نیز او را احاطه کرده بودند تا مورد حمله حضار قرار نگیرد. او میبایست در مکانی که حتی یک نفر طرفدار حزب خودش نبودند در مقابل مردمیکه خشمگینانه منتظرش بودند سخنرانی نماید. او هیچگاه فکر نمیکرد که با چنین صحنه ای مواجه خواهد شد. روبروی او مردمی ایستاده بودند که بر روی زیر پیراهنی هایشان نوشته شده بود "رای به حزب دمکرات مسیحی یعنی رای به کاپیتالیست!" حدود 2000 نفر جمعیت فریاد میزدند "آلمان شرقی به کاپیتالیست رای نخواهد داد". هرچه "آنگلا مرکل" فریاد میزد که "من در آلمان شرقی بدنیا آمده و در شهر براندنبورگ بزرگ شده ام!"، پاسخی جز پرتاب تخم مرغ و گوجه فرنگی دریافت نمیکرد. همین بر خورد را نیز گرهارد شرودر صدراعظم آلمان در شهر "ینا" در آلمان شرقی در میدان "مارکت پلاتس" شاهدش بود. پس از ایندو فعالیت انتخاباتی بود که این هر دو متوجه شدند؛ انتخاب کنندگان در آلمان شرقی به هر دو جریان راست گرا کمتر توجه دارند. زیرا که وسعت دید آنان و آنچه که در قسمت شرقی آلمان میگذرد بسیار متفاوت از آن چه برنامه ریزان قسمت غربی برایشان تهیه کرده اند، میباشد. از این گذشته این واقعیت که بعد از 15 سال سرنگونی حکومت "هونیگر"؛ مردم متوجه میشوند که در آن زمان اگر چه دمکراسی وجود نداشت و آنان نمیتوانستند آزادانه سخن بگویند و هیچ ایده دیگری جز ایده حزب حاکم اجازه فعالیت نداشت؛ اما آن سیستم با همه کهنگی هایش سعی میکرد به مسایل اساسی معیشت و زندگی اجتماعی مردم توجه بیشتری بنماید تا از این طریق موجبات راحتی آنان فراهم گردد. آنان هرگز نمیخواهند از آنچه که در گذشته بوده است دفاع نمایند؛ اما خیلی ها معتقدند در آن زمان انسانیت هنوز در سطح جامعه بعوان اصل همزیستی؛ قدرتمند بود و لای چرخای کارخاتجات بورژوازی به گوشت چرخ کرده مبدل نشده بود؛ تا با فروش آن میلیونرها، کاخ های خود را بر امن ترین نقاط دنیا بنا نهند. اکنون بعد از 15 سال برآستی متوجه فجایع جامعه سرمایه داری و عدم همخوانی آن با سیستمی که خود را "سوسیالیسم" میدانست میشویم. با مراجعه به سرشماری اعلام شده در سال 2005 متوجه میشویم که جمعیت 17 میلیونی آلمان شرقی در 15 سال قبل به 15 میلیون کاهش یافته؛ یعنی نه تنها بر اثر زاد و ولد بر جمعیت این قسمت از آلمان اضافه نشده بلکه بیش از 2 میلیون از مردم به قسمت غربی آلمان مهاجرت نموده اند. آنها مهاجرت به قسمت غربی را بدین جهت تقبل کرده اند تا بتوانند از وضعیت تیره ای که در رژیم سرمایه داری گریبانشان را گرفته است؛ خود را نجات دهند. قابل ذکر است که از این دو میلیون نفر 75 درصدشان را زنان تشکیل میدهند!. حال آنکه در قسمت غربی کشور نیز آنان دارای زندگی راحتی نیستند. مردم میباید برای تامین مخارج زندگی خود تن به هر کاری بدهند. مردم برای تامین زندگی خود تن به کارهایی میدهند که اصلا احتیاجی به تحصیلات ندارد. این مساله نه تنها در آلمان شرقی بلکه در قسمت غربی آلمان نیز صادق است. کارگران و زحمتکشان میباید زیر بار هزاران مشکل اقتصادی و اجتماعی له شوند. شهروندان آلمان شرقی؛ خصوصا هنوز بعنوان یک شهروند آلمانی پذیرفته نشده اند. فرهنگ بورژوازی رایج از گذشته تا کنون؛ ساکنین قسمت شرقی را دهاتی شپشو خطاب میکرد که هنوز هم این فرهنگ، در حال تحقیر آنان و همچنین خارجیهای مقیم آلمان میباشد.

غیر از کوچ مردم به قسمت آلمان غربی؛ با نگاهی سطحی به وضعیت اقتصادی قسمت شرقی متوجه خواهیم شد که تغییرات اقتصادی در این قسمت از آلمان؛ نه تنها مشاهده نمیشود بلکه آنچه که در گذشته برای هرچه بهتر زندگی کردن مردم با صرف میلیاردها مارک هزینه؛ تهیه شده بود؛ فقط بخاطر مسایل سیاسی؛ ویران گردیده است. بخش های موثر و کارآ؛ به سرمایه داران زالوصفت؛ با قیمت های ارزان فروخته شد. سرمایه داران نیز این امکان را برای آینده ای که بتوانند با بهره برداری پر سود ترو همچنین برای فرار از چنگال مالیات بر درآمد تصاحب کردند تا آنها را در دفترستان تاریک سرمایه ثابت خود بایگانی نمایند.

در برخی مناطق آلمان شرقی میانگین بیکاری رقمی بالا تر از 25% است؛ حال آنکه کارگران در قسمت شرقی آلمان بهتر و منضبط تر کار میکنند و زمین های کشاورزیشان بعلت استفاده از روش صحیح کشاورزی در سالیان دراز گذشته؛ از بهروری بالاتری در مقایسه با قسمت غربی آلمان برخوردار هستند. همینطور دانشجویان آلمان شرقی بنا بر عادات سنتی خود؛ سعی میکنند با صرف زمان کمتری فارغ التحصیل گردند. این در حالیست که اینان برای رفت و آمد مجبورند وقت بسیار زیادتری از موارد مشابه در قسمت غربی صرف کنند. به این دلایل و دلایل بسیار زیادتری که همه ناشی از فقر و عدم برابری اقتصادی و اجتماعیست؛ اتحاد چپ ها در قسمت شرقی آلمان در سطح بالاتر و حتی در قسمتهای غربی؛ در سطح پایین تری؛ قدرت گرفته است.

این اولین بار است که در آلمان حزبی بنام چپ از این همه قدرت برخوردار میشود. این حزب هم اکنون چهارمین حزب بزرگ آلمان و بعد از 56 سال بزرگترین حزب چپ در سراسر حکومت فدرال آلمان میباشد. گرچه این حزب مارکسیست نیست؛ اما رویکرد مردم به حزب چپها نه تنها به خاطر روی آوری به گذشته ها و اصلاح آن؛ بلکه همچنین بیزاریشان از سیستم سرمایه داری است. مردم در انتخابات دوره قبل تر تقریبا یک حالت بی تفاوتی در انتخاب احزاب داشتند. ولی در دور اخیر این بی تفاوتی به یک تصمیم مبدل گردید. بهمین دلیل بود که آنگلا مرکل و گرهارد شرودر هر دو نمیتوانستند نسخه ای برای طرفداران کمونیست چه قدیمی و چه جدید بپیچند. آنان نه تنها نتوانستند برای نیروهای چپ نسخه ای بپیچند بلکه برنامه های غیر دمکراتیک و ضد سوسیالیستی شان موجب گردیده است تا بشدت نیروهای خود را از دست بدهند. با مقایسه آمار انتخابات سال 1978 تا کنون یعنی انتخابات سال 2005 با یک مجموع افت 20 درصدی از طرفداران هر دو حزب یعنی "سوسیال دمکراتها" و "دمکرات مسیحی"ها خواهیم شد. آنان برای تشکیل دولت با مشکلات واقعی مواجه میباشند. گرچه هر دو حزب بورژوازی میباشند اما بخاطر درکهای مختلف شان از جامعه و شرمندگی "سوسیال دمکراتها" از آرایه هرچه بیشتر برنامه های راست گرایانه ترنولیبیرالی؛ ایجاد یک اتحاد بزرگ بینشان تقریبا میسر نیست. اما با تمامی اختلافاتی که بین این دو حزب وجود دارد آنان در غارت و به عقب نشاندن توده های رنج و کار، متحد خواهند شد تا برای اجرای برنامه های ضد سوسیالیستی و ضد اجتماعی خود از قدرت بیشتری برخوردار شوند. از اینروست که مردم با رودررویی خود با احزاب راست در آلمان نشان دادند که تمایلاتشان به اندیشه های انسانی مارکس روز بروز افزایش می یابد. کسانی که به حزب چپ آلمان رای دادند؛ غالبا به طبقه کارگران و زحمت کشان؛ که درصد قابل توجهی از آنان را خارجیانی که صبح تا شب مشقت بار ترین کارها را انجام میدهند تعلق داشتند.

افزایش نفوذ چپ در یکی از پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری را باید به فال نیک گرفت و با الهام از این پیشروی غرور انگیز، مبارزه جهانی علیه بهره کشی سرمایه داری و طرحهای نولیبیرالی را شدت بخشید.

زنده باد آزادی، زنده باد برابری!

مباحث کنگره دهم نه مختص راه کارگر بلکه مسائل ساسی پیشروان کارگری و همه ظرفداران سوسیالیسم است

مصاحبه با شهاب برهان

اخیراً دهمین کنگره سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) برگزار شد. اسناد مصوب این کنگره را قبلاً در این نشریه منتشر کردیم. باور اعتماد از رادیو برابری گفتگویی داشت با شهاب برهان از فعالین راه کارگر در رابطه با یکی از اسناد مصوب این کنگره. در اینجا متن پیاده شده این گفتگو را با اندک اصلاحاتی که توسط شهاب برهان صورت گرفته است از نظران می گذرانیم.

هفته نامه راه کارگر

باور اعتماد : آقای شهاب برهان، اخیراً دهمین کنگره سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) برگزار شد. ما می خواستیم ابتدا شما مختصراً به موضوعاتی که در این کنگره طرح شده اشاره کنید وبعد در باره " *قطعنامه استراتژی و مبنای تاکتیک های ما در مبارزه با جمهوری اسلامی* " توضیحاتی بدهید.

شهاب برهان: کنگره دهم یک کنگره عادی بود. دستورکارش اساساً بررسی اوضاع سیاسی و مسائل استراتژیک سازمان ما بود. بیشتر بحث روی اوضاع جاری ایران و جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی که الان بشدت در ایران جاری است، متمرکز بود.

• در این رابطه یک تحلیل سیاسی از اوضاع ایران ارائه شد و بر مبنای آن وظایف و تاکتیک های دوره ای استنتاج شده که در سند سیاسی مصوب کنگره منعکس است. [رجوع کنید به شماره ۲۶۶ هفته نامه راه کارگرو سایت سازمان راه کارگر]

در رابطه با مسائل دیگری که ناظر بر تاکتیک ها بود، " تاکتیک فوروم دموکراتیک " که قبلاً در یکی از کنگره های ما تصویب شده بود مورد تجدید نظر قرار گرفت و در آن رابطه هم قطعنامه ای ارائه شد - که این سند البته به فراتر از خود این تاکتیک هم پرداخته و اصولاً مبنای تاکتیکهای ما در رابطه با همکاری با نیروهای غیر سوسیالیستی را روشن می کند.

مباحث دیگری هم در بحث های کنگره ما جریان داشت که ناظر بود به جایگاه و وظایف ما بعنوان یک سازمان کمونیستی در اوضاع و احوال کنونی؛ ملزومات مداخله گری سوسیالیستی در پیکار ضد استبدادی؛ چگونگی رابطه مبارزه برای آلترناتیو سوسیالیستی با مبارزه عمومی دموکراتیک؛ مسأله جدائی جنبش برای نان و جنبش برای آزادی و موضوعات دیگر که منجر شد به صدور همان قطعنامه ای که الان شما به آن اشاره داشتید. این خلاصه ای از موضوعات کنگره دهم بود. طبیعتاً دستور کارهای روتین دیگری هم وجود داشت از قبیل بررسی کار تشکیلات و انتخابات کمیته مرکزی و انتخابات کمیسیون مستقل نظارت [به کارکرد کمیته مرکزی] و رسیدگی به شکایات - که کارنرمال و روتین هر کنگره ای است.

ی.ا : آقای برهان با توجه به اینکه فرصت ماکوتاه است دوست داشتیم که روی همین قطعنامه : " *استراتژی* "

ومبانی تاکتیک های ما در مبارزه با جمهوری اسلامی "
متمركز شویم
در این سند تاکید ویژه ای روی آلترناتیو سوسیالیستی در مقابل جمهوری اسلامی و ویژه گی هایی که برای آن می شمارید، سازماندهی و بسیج نیروی کار و زحمتکشانش در مقابل جمهوری اسلامی ایران شده است. علی رغم این که ممکن است که شرایط و توازن قوا برای این آلترناتیو آنچنان مساعد نباشد ولی سازمان شما بر تلاش مبرم برای تحقق چنین آلترناتیوی تاکید دارد. خواستیم ببینیم این مسئله یعنی ایجاد یک آلترناتیو سوسیالیستی نه تنها برای سازمان شما بلکه برای سازمان های چپ و مدافع طبقه کارگرا چه زاویه ای اهمیت ویژه دارد؟

ش.ب : اجاه بدهید قبل از اینکه به سئوال شما پاسخ بدهم این نکته را بیان کنم که این قطعنامه و مسائلی که در آن مطرح شده اند، صرفاً مسائل سازمان راه کارگر نباید تلقی بشوند یا لاقول خود راه کارگر آن را تنها مسائل درونی خودش تلقی نمی کند. در عین حال که این سندی است که مبنای نگرش ما را بطور کلی به مبارزه طبقاتی در ایران و به مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی تصویر می کند و میشود گفت که پرچم ما در پیکار با استبداد و پیکار طبقاتی جاری را به نمایش می گذارد، اما در عین حال مسائلی که در این سند مطرح شده اند به نظر ما مسائل حاد، مبرم و بسیار حیاتی جنبش کارگری ایران، فعالان کارگری و همینطور طرفداران سوسیالیسم است - نه به این معنی که این مصوبه، سند آنها نیز تلقی بشود بلکه به این معنی که مسائلی که در این سند آمده است مسائل گرهی مربوط به استراتژی و تاکتیک برای جنبش کارگری و طرفداران سوسیالیسم است. ما علاقه مندیم که این موضوعات به وسیع ترین شکل به بحث گذاشته شود و مورد نقد فعالین کارگری و طرفداران سوسیالیسم قرار بگیرد و نسبت به این مسائل موضع بگیرند. بخاطر این که بسیاری از صف بندی ها تحت عنوان کلی " چپ "، مغشوش است. مسائل زیادی عنوان می گردد که اصلاً تکلیف همه چیز درهوا می ماند. سند مورد اشاره تان - " قطعنامه استراتژی و مبنای تاکتیک های ما در مبارزه با جمهوری اسلامی " - می خواهد یک چیز را روشن کند و آن این که ما چپ معینی هستیم: چپی که برای آلترناتیو سوسیالیستی مبارزه می کند. اما خیلی ها هستند که خودشان را طرفدار آلترناتیو سوسیالیستی معرفی می کنند ولی وقتی در مقابل رژیم استبدادی قرار گرفته اند، به این بهانه که بدون مبارزه با استبداد و بدون مبارزه برای دموکراسی نمی شود بسمت سوسیالیسم رفت، وظایفی را پیش خودشان می گذارند که آن ها را از وظایف سوسیالیستی شان دور می کند و آنها اصلاً موضوعیت خود را بعنوان نیروی سوسیالیست زیرسئوال می برند و می شوند سوسیالیست های آرمانی. یعنی یک روزی در آینده ای نامعلوم این ها شرایط را فراهم خواهند دید برای اینکه برای سوسیالیسم مبارزه کنند ولی فعلاً می خواهند فقط استبداد دینی را از سر راه بردارند.

ما خواستیم در این سندمان برای چندمین بار صراحت بدهیم و تاکید کنیم که آن آلترناتیو سوسیالیستی که ما برایش مبارزه می کنیم چیزی برای آینده ای نامعلوم بعد از آلترناتیوهای متعددی که پس از جمهوری اسلامی بیابند نیست بلکه آلترناتیوی است در برابر خود جمهوری اسلامی. این صراحت را ما لازم دیدیم در این سند بدهیم.

ی.ا : شما با این که شرایط را برای تحقق آلترناتیوان نامساعد می دانید، علیرغم این معتقدید که باید برای یک آلترناتیو سوسیالیستی مبارزه کرد. این مسأله را چگونه پاسخ می دهید؟



مصاحبه با شهاب برهان

رژیم فقط از زاویه استبداد دینی بودن اش صورت می گیرد. در نتیجه خیلی ها تلاش می کنند قضیه را فقط به مبارزه با استبداد دینی محدود کنند و جایگزینی آن با یک حکومت لائیک و حداکثر، طرفدار حقوق بشر (روی کاغذ). وجود استبداد دینی البته یک واقعیت بسیار پراهمیت است ولی این استبداد دینی شکل یک دولت سرمایه داری است. ما، در ایران فقط با جنبش های دانشجویی، روشنفکری اهل قلم، و وکلا و روشنفکران که آزادی بیان شان، آزادی قلم شان، آزادی تفکرشان از طرف حکومت مذهبی نقض می شود و فقط با ستمی که به اقلیت های مذهبی می رود مواجه نیستیم. در عین حال در ایران جنبش های مطالباتی بسیار وسیعی از جمله جنبش کارگران وجود دارد که این ها حقوق اولیه و اصلاً حق حیات شان به زیر پا گذاشته شده است. در نتیجه نمی شود مبارزه را به جنبه دینی استبداد محدود کرد و مبارزه با این دولت بعنوان یک دولت سرمایه داری را کنار گذاشت.

اگر اینطور است، به چه دلیل اصلاً باید گردآوری نیرو برای سرنگونی این رژیم را به ائتلاف با آن نیروهایی که مطالبات شان اساساً محدود به آزادی بیان و عقیده و اینهاست محدود کرد؟ در حالیکه در جامعه ایران شاهدیم که اکثریت بسیار نیرومندی با مطالبات اقتصادی و اجتماعی شان به حرکت درآمده اند، چرا این اهرم بسیار بسیار عظیم، این بولدورز نیرومند را برای ویران کردن قلعه استبداد بکار نیاوردیم؟ فقط با جنبش دانشجویی، مطبوعاتی ها و وکلا نمی شود این حکومت را سرنگون کرد. اینجا است که ما اصلاً یک نوع دیگری به مسأله نیروهای فاعل سرنگونی و به ضرورت گردآوری نیروها و وحدت نگاه می کنیم. ما ضروری می دانیم که در مبارزه با استبداد، اهرم به همین جنبش های اجتماعی و در مرکز شان جنبش های کارگری و جنبش های مزد و حقوق بگیران تکیه داده شود. نیروی اصلی سرنگونی این ها هستند. این ها بزرگترین، قاطع ترین و رادیکال ترین نیرو برای مبارزه با همین استبداد هستند. این ها، هم انگیزه های مطالباتی قوی دارند و مطالبات شان را پیگیرتر دنبال می کنند؛ و هم نیروی بسیار عظیم و تعیین کننده ای هستند. این نیروها مبارزات صنفی و مطالباتی شان را به سطح سیاسی فرا خواهند برد و به ناگزیر مستقیماً با رژیم درگیر خواهند شد. کارگران و زحمتکشان بیش از همه به آزادی های سیاسی و از جمله آزادی بیان و تشکل احتیاج دارند و در جریان پیشبرد همین مبارزه برای مطالبات شان است که کارگران و زحمتکشان پرچمدار مبارزه برای آزادی و دموکراسی هم خواهند شد.

ما پیشاپیش و بطور کلی همکاری موردی با نیروهای غیرسوسیالیست را در مبارزه با رژیم نفی نمی کنیم. بویژه از همان جنبه استبداد دینی بودن اش؛ ولی ما در مبارزه برای سرنگونی رژیم، نه فقط معتقد نیستیم که تنها این نیروها رسالت سرنگونی رژیم را دارند، بلکه اصلاً این نیروها را نیروی اصلی سرنگونی نمی دانیم. نیروی اصلی سرنگونی همین جنبش های اجتماعی و در مرکز آن ها جنبش های کارگران و مزد و حقوق بگیران اند که باید از لحاظ سیاسی به حرکت در بیایند و این حکومت را اولاً سرنگون کنند، ثانیاً حکومت خودشان را جایگزین آن کنند. این دو، پشت و روی یک سکه اند.

استراتژی ما این است. استراتژی ما ایجاد بلوک با بورژوازی برای سرنگونی استبداد مذهبی نیست. این همکاری برای ما جنبه تاکتیکی پیدا می کند که ممکن است در شرائطی اهمیت هم داشته باشد، منتها براساس این که ببینیم بلوک نیروهای زحمتکشان و کارگران و متحدین شان - که جنبش های اجتماعی باشند - برای این که بتوانند به حرکت در بیایند؛ برای آن که حرکت شان و مطالبات شان به سطح سیاسی ارتقاء پیدا کند و بتوانند به آن بولدوزی تبدیل بشوند که برج و باروی این استبداد را درهم بکوبند و تا تأسیس خودحکومتی شان به پیش

ش. ب : ما، دریای یک کوه که ایستاده ایم بدین معنی نیست که در قله هستیم. بدین معنی نیست که اگر بخواهیم بالا برویم، خطر پرت شدن به پائین نیست. بدین معنی نیست که ماهمه تجهیزات را داریم و مثل کوهنورد ورزیده و حرفه ای همه چیزمان آماده است. ممکن است زخمی بشویم، ممکن است که پرت بشویم، ممکن است خیلی پیچ و خم طی کنیم و راه های عقب نشینی داشته باشیم. اما بهرحال هدف حرکت ما روشن است: ما می خواهیم بسمت آن قله برویم!

ما در ایران در مقابل یک رژیم سرمایه داری از یک طرف و مستبد دینی از طرف دیگر قرار داریم. دولتی بورژوازی با شکل استبداد مذهبی. در متن مبارزه عمومی با این استبداد، یک مبارزه طبقاتی خیلی حاد جریان دارد. بدون اینکه بخواهیم خودمان یا کسی را فریب بدهیم، می بینیم که جنبش کارگری از لحاظ سیاسی هنوز خیلی عقب است، جنبش های بورژوازی بسیار فعالند. جنبش های بورژوازی که رقیب رژیم اسلامی هستند، از لحاظ سیاسی نسبت به جنبش های کارگری بسیار فعال اند؛ نیروهای طرفدار سوسیالیسم بسیار پراکنده و ضعیف هستند. ما این واقعیت را می بینیم و نمی خواهیم بیهوده خودمان را دلخوش بکنیم. با دلخوشی نمی شود پیروز شد بلکه با تلاش می شود.

ما معتقد هستیم که برای خروج از این بحران های مرکب سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در ایران راهی جز خروج از چهارچوب سرمایه داری وجود ندارد. در نتیجه باید آلترناتیوی غیرسرمایه داری یعنی آلترناتیو سوسیالیستی جایگزین وضع موجود بشود؛ نه فقط جنبه سیاسی آن، بلکه اجتماعی و اقتصادی اش هم. این تنها راه است و گزینه این دایره شیطانی با آلترناتیوهای ارتجاعی دیگر دائم دور زده خواهد شد. از این رو ما وقتی می بینیم که جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی در حالت ضعف است، این وظیفه درمی آید که باید به این ضعف غلبه کرد. این که ما می گوئیم از همین امروز برای آلترناتیو سوسیالیستی مبارزه می کنیم، به این معنی نیست که ضرورتاً در همین لحظه موازنه قوا به سود این آلترناتیو است؛ نه. اتفاقاً چون به سود ما نیست، تلاش بسیار شدیدتری می طلبد تا بتوانیم آن را به سود خود تغییر دهیم. الان تمام تمرکز ما باید بر این باشد که بتوانیم موازنه قوا را به سود یک چنین آلترناتیوی تغییر دهیم. وقتی استراتژی این بود، همه تاکتیک های ما در بیکار با استبداد و برای دموکراسی، باید در خدمت برهم زدن موازنه قوای موجود به سود آلترناتیو سوسیالیستی و به زیان رژیم و همه رقبای بورژوازی این رژیم باشد.

ی. ا : بسیاری از جریانات غیرسوسیالیست و غیر کارگری معمولاً سازمان شما و دیگر سازمان های طرفدار سوسیالیسم و فعالان کارگری را دعوت به ایجاد جبهه و اتحادهایی می کنند که معمولاً مضامین غیرطبقاتی و ضد استبدادی دارند و از این طریق خواهان شرکت جریانات کارگری در این تشکل ها و اتحاد ها هستند. می خواستیم ببینیم که بر پایه این قطعنامه آیا شرکت و عدم شرکت در این فراخوان ها باعث تقویت جنبش کارگری می شود یا نه. پاسخ شما به این فراخوان ها و اتحادها چیست؟

ش. ب : اجازه بدهید اول ببینیم هدف از این تجمعات و از این اتحادها و ائتلاف ها چیست؟ ما در این سند یک چیز را روشن بیان کردیم که بنظر ما باید آن را مبنای پاسخ به سؤال شما قرارداد و آن این که حکومت اسلامی فقط یک استبداد مذهبی نیست. الان بطور بسیار گسترده ای مبارزه با این

مصاحبه با شهاب برهان...

بروند، چقدر به همکاری با نیروهای غیرسوسیالیستی احتیاج دارند. اصل بر همکاری با نیروهای غیر سوسیالیست نیست ولی لزوم هر مورد آنرا باید بطور مشخص بررسی کرد و مطمئن بود که در این جهت کمک خواهد کرد. ما نباید معادله رامعکوس کنیم، آنطوری که الان میان چپ های خلقی خیلی متداول است. خیلی ها که خودشان را بطور کلی چپ می دانند، خیال می کنند اول باید با بورژوازی، با نیروهای غیرسوسیالیست، با نیروهای غیرکارگری بلوکی درست کرد تا بشود استبداد راسرنگون کرد؛ بعد نوبت به طبقات پائین خواهد رسید و تازه آنوقت مبارزه طبقاتی موضوعیت خواهد یافت!

این دید، هرم را وارونه روی نوک اش گذاشتن است. ما می خواهیم این هرم را روی پایه اجتماعی اش قرار دهیم. همانطور که در این سند تاکید شده است، ما نه فقط در مبارزه برای سوسیالیسم، بلکه در مبارزه با استبداد هم باید روی پایه اجتماعی خودمان تکیه کنیم و در این رابطه هر گاه بطور مشخص همکاری و ائتلاف با نیروهای غیرسوسیالیست را برای تقویت این نیرو لازم دیدیم، می توانیم این همکاری را حول موضوعات معین و بطور موقت انجام بدهیم.

ی. ا : آقای برهان، چیزی که برای سازمان شما اهمیت دارد و در این قطعنامه هم به آن تاکید شده است، فرا رویی مبارزات جنبش مطالباتی اجتماعی - اقتصادی کارگران و زحمتکشان به یک جنبش سیاسی است. حال از نظر شما برای این فرا رویی باید چه تلاش ویژه ای وجه اقدامات موثری صورت بگیرد؟

ش. ب : اولین اقدام اصلاح در فکر خود ما طرفداران سوسیالیسم، ما چپ ها - حتی بمعنی وسیع اش- است. در رابطه مبارزه سیاسی و مبارزه اقتصادی، یک تصور در چپ خلقی ایران شایع و مسلط است که بر نوعی تقسیم کار اجتماعی در این دو عرصه دلالت دارد؛ مبارزه برای نان، سهم کارگران است و مبارزه برای آزادی، سهم روشنفکران! گویا پرچمداری ی آزادی و مبارزه با استبداد رسالت دانشجویان و روزنامه نگاران و نویسندگان است و کارگران باید به دنبال آنان راه بیافتند تا از استبداد رها شده و به آزادی برسند! صاحبان چنین تفکری جدائی میان این دو عرصه و دو سطح از مبارزه در شرایط کنونی را ناشی از جدائی جنبش روشنفکران، بخصوص دانشجویان از جنبش کارگری می پندارند و برای از بین بردن این جدائی به دنبال آن اند تا جنبش های روشنفکری با جنبش کارگران و زحمتکشان پیوند برقرار کنند. مثلاً اتحادیه های آنها با اتحادیه های این ها رابطه بگیرند؛ یا اینکه از همدیگر حمایت کنند و برای همدیگر به خیابان بیایند. البته این کارها بسیار مهم اند و جای خود را دارند و ما از این پیوند ها و پشتیبانی ها حمایت می کنیم و باید هم این تلاش بشود؛ ولی این تصور نادرستی است که گویا از این طریق است که وحدت مبارزه برای نان و مبارزه برای آزادی صورت می گیرد.

ما در این سند به روشنی گفته ایم که جدایی مبارزه برای نان و مبارزه برای آزادی در درون خود جنبش کارگران و زحمتکشان است. چون امروزه این مبارزات و مطالبات هنوز به سطح سیاسی ارتقاء پیدا نکرده اند، مبارزه برای آزادی های سیاسی و برای آزادی های شهروندی؛ مبارزه با استبداد و برای دموکراسی، منحصرأ در دست جنبش های روشنفکری و دانشجویی مانده است - که ظرفیت کافی و رادیکالیسم برای پیش بردن مبارزه در همین عرصه محدود

را هم ندارند. این سند ما تاکید می کند که راه برطرف کردن این جدایی بین مبارزه برای نان و مبارزه برای آزادی این است که مبارزه برای آزادی و برای دموکراسی در درون خود جنبش کارگران و زحمتکشان پا بگیرد و درونی ی این جنبش شود. درک این موضوع اهمیت دارد تا بتوانیم در راهش تلاش کنیم.

آنچه که به ما سوسیالیست ها مربوط میشود، اولش این است که ما بتوانیم خود این ایده را ترویج و به وسعت تبلیغ کنیم بویژه در درون فعالان و پیشروان کارگری که متوجه این رسالت باشند و تصور نکنند که تقسیم کاری اجتماعی در مبارزه کنونی وجود دارد و گویا مبارزه برای آزادی و دموکراسی سهم دانشجویان و سهم روزنامه نگاران است و آن ها این مبارزه را به فرجام خواهند رساند و مبارزه برای نان هم سهم زحمتکشان است و وظیفه شان فقط همین است! این تفکر را بین طبقه کارگر هم باید اصلاح کرد تا بدانند که رسالت سیاسی هم دارند و باید یقه حکومت را، هم برای مطالبات روزمره شان و هم برای آزادی های سیاسی و شهروندی بگیرند.

در جریان مبارزه هم فضیه اینطور به پیش می رود که آنان بخاطر اینکه مثلاً حق تشکل مستقل را به دست بیاورند و تشکل آزاد داشته باشند با حکومت درگیری سیاسی پیدا می کنند. وقتی کارگران برای وصول مطالبات شان جلوتر بروند، مجبور خواهند شد که آزادی های سیاسی بخواهند تا بتوانند اصلاً مطالبات شان را پی بگیرند. این ها آزادی های سیاسی طلب خواهند کرد. در نتیجه مبارزه صنفی به مبارزه سیاسی ارتقاء پیدا می کند و مبارزه مطالباتی با مبارزات و مطالبات سیاسی ادغام می شود - و دقیقاً با همین سیاسی شدن جنبش اقتصادی و صنفی است که مبارزه کارگران طبقاتی می شود.

پس در رابطه با سؤال شما یک جنبه این است که طرفداران سوسیالیسم این ذهنیت غلط را در خود اصلاح کنند که گویا شکاف موجود میان مبارزه برای آزادی و مبارزه برای نان از بی ارتباطی جنبش دانشجویی با جنبش کارگری است. آن ها همینطور باید کمک کنند که کارگران و زحمتکشان، و در گام اول پیشروان و فعالان کارگری، رسالت سیاسی طبقه خود را در یابند و مبارزه برای دموکراسی را شدت دهند.

دومین جنبه مسأله به دینامیزم خود جنبش مطالباتی مربوط می شود. این ارادی نیست که ما دگمه ای را بزیم و همه چیز درست شود. این مسئله ایست که با پیشرفت خود مبارزات و با قوام پیدا کردن خود مبارزات، با ارتقاء آگاهی توده کارگران و زحمتکشان و با تجربه به دست آوردن شان حاصل می شود. آن ها خواهند دید - و به تدریج دارند می بینند- که جز از طریق درگیری سیاسی با حکومت و سیاسی کردن مطالبات صنفی شان، تحقق هیچ چیزی امکان پذیر نیست و که حتی نمی توانند از این جایی که هستند جلوتر بروند. این تجربه و ارتقاء آگاهی در جریان مبارزات روزمره، تنها راهی است که کارگران و زحمتکشان بتدریج بتوانند ضرورت حیاتی مبارزه برای آزادی و دموکراسی را لمس کرده و آن را با مبارزات صنفی شان عجین کنند.

در سند کنکره مورد تاکید قرار گرفته است که این، کارگران و زحمتکشان اند که باید پرچم مبارزه با استبداد و برای دموکراسی را در دست بگیرند. در حال حاضر تفکر وارونه ای حاکم است که گویا آزادی و دموکراسی مربوط به روشنفکران است و آنها باید که باید برایش مبارزه کنند. کارگران هم برای شان نان شب مهم است و فقط همان کافی است که فقط باید برای نان بجنگند. ما بر آنیم که این " تقسیم کار اجتماعی" باید درهم بریزد!

ی. ا : آقای شهاب برهان خیلی ممنون که دعوت ما را برای این گفتگو پذیرفتید. اگر احیاناً شما صحبت ناگفته ای دارید، میکروفن در اختیار شماست.



بررسی نهائی به کمیونی برگزیده شده از سوی کنگره
احاله گردید."

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

اطلاعیه مطبوعاتی

**کنگره دهم سازمان کارگران انقلابی ایران - راه
کارگر به نام (رفیق آلبرت سهرابیان) برگزارگردید !**

کارگران وزحمتکشان، زنان ومردان وجوانان آزادخواه:

به اطلاع می رساند : کنگره دهم سازمان ما درروزهای
پایانی ماه ژوئیه ۲۰۰۵ سرانجام بعد ازماهها جهت
سازماندهی نشست ، با حضورتنی چندازمهمانان دعوت
شده وجوانان دخترويسرواعضاء سازمان برگزارگردید.

کنگره دهم با گزارش سخنگوی کمیته تدارک وبیادهمه
جانباختگان راه آزادی وسوسیالیسم ویک دقیقه کف زدن
حاضرین، رسمیت یافت پس آنگاه باگزینش هئیت رئیسه
اداره کننده کنگره، کارخودرا به روال آغازکرد.

هئیت اداره کننده کنگره باتصویب نظامنامه اداره کنگره
واعلام قطعیت آرای اعضاء وحق رای مشورتی برای
مهمانان، دستورکارکنگره را به تصویب رساند. بادعوت
ازرفیق سیرانوش همسررفیق آلبرت سهرابیان که
خودازمبارزان قدیمی جنبش کمونیستی ایران است، کنگره
بپاخواست وباکف زدن های ممتدیادآلبرت سهرابیان گرمی
داشته شد. سیرانوش دربخشی ازصحت خود اعلام
داشت : "سال گذشته درچنین روزهایی ، آلبرت
دریستریماری اش نگران نشست شما وبا شما بود، جمع
وسیع شما بعد ازپایان کاربه دیدنش آمدید، ازدیدارشماچه
شوروشوقی بروزمی داد وازخود وتجارب زندگی سیاسی
اش با شما صحبت می داشت. آلبرت امروزدرمیان شما
نیست وشما این چنین یاد اورا گرمی داشتید وکنگره دهم
سازمان را به نام سازمانش اعلام می دارید. من که سالها
با اوزندگی کردم و درتمامی لحظات با او ومبارزاتش بودم ،
اطمینان دارم آلبرت با شماوراهاش با فداکاری دنبال می
گردد، من خوشحالم که درجمع شما هستم . برای کنگره
آلبرت بهترین ها را آرزو می کنم . جمعیت باردیگریباخاست
وبا شورواحاساسات به او(سیرانوش) وآلبرت درود فرستادند
.

دستورکارکنگره دهم حول چهارپایه:

۱- بحث سندسیاسی وقطعنامه ها

۲- گزارش کمیسیون مشکلات ومعضلات تشکیلاتی
منتخب کنگره نهم

۳- گزارش عملکرد کمیته مرکزی وکمیته های زیرمجموعه
آن

۴- انتخاب کمیته مرکزی وکمیسیون نظارت مرکزی بود.
حاضرین بیش ازهرچیزبه کیفیت سیاسی کنگره فکرمی
کردند ازاین رویث سیاسی وقطعنامه ها تمام زمان روزاول
را به خود اختصاص داد، حاصل بحث هابه گزینش کمیسیون
کارسیاسی متشکل از11 نفریود تا پیرامون سند سیاسی
به بحث بنشینند. کمیسیون مربوطه گزینش شدوتمام شب
تا پاسی ازصبح به کارپرداخت. روزدوم سخنگوی کمیسیون
گزارش کاررا به کنگره ارایه نمود. کلیات سند تصویب شد

ش. ب : من هم از شما متشکرم. صحبت ناگفته در رابطه
با سند مورد اشاره شما طبعاً خیلی زیاد است، منتها
فرصت شما درحدی نیست که حالا وقت شما را بگیرم؛
ولی دعوت من ازهمه فعالان راه سوسیالیسم وفعالان
کارگری این است که دراین مباحث - که دراین شرایطی که
مبارزه طبقاتی خیلی حادی دردل مبارزه بااستبداد دینی
درجریان است - میاحتی کلیدی اند، فعالانه مداخله کنند.
درایران جنبش کارگری واقعا درمیدان است. جنبش های
زحمتکشان ونیروهای گوناگون ضد نئولیبرالیسم اقتصادی
بعنوان متحدین درجه اول جنبش کارگری درمیدان هستند.
دراین شرایط خیلی مباحث حیاتی وجود دارند که ما باید
بتوانیم درمقیاس وسیعی سراین مسائل بحث راه
بیاندازیم. این بحث ها را از چاردیوار سازمان خود به بیرون،
و از محدوده خارج ازکشور به داخل کشور، به درون جنبش
کارگری ببریم.

بنظرمن این ها مهمترین مسائل در اوضاع و احوال کنونی
است. چون که الان اگر توجه داشته باشید یکی ازعضلات
چپ ها بطورعموم این است که چرا مداخله گری شان
پیرامون اوضاع سیاسی ایران آنچه که می گذرد ضعیف
است یا اینکه چرا مداخله گری شان کم تاثیراست؟ یا اصلا
چگونه مداخله گری نی را باید سازمان داد که موثرباشد؟
همه این ها مسائل مهم و بزرگی هستند - که البته به
نوعی درسند مصوبه کنگره دهم راه کارگر به آنها اشاره
شده است. ازاین روی فکر می کنم که مهم ترین چیز این
است که دعوت ما ازطرف فعالین کارگری درداخل ایران
پذیرفته بشود، بخصوص طرفداران سوسیالیسم که دراین
مباحثات وارد بشوند و به ما کمک کنند که ذهنیت مان را
بیشترشفاف وتدقیق کنیم. این ها مسائل مشترک جنبش
ماست وقطع ویژه کنگره راه کارگرنموده است. این اسناد،
در حقیقت خطابی به همه فعالان جنبش کارگری وهمه
طرفداران سوسیالیسم اند که حول این مسائل مهم با
یکدیگرگفتگو وتبادل نظر کنیم.

تصحیح و پوشش

دراطلاعیه مطبوعاتی مربوط به کنگره دهم که درنشریه راه
کارگر شماره 262 درج گردید متأسفانه بدلیل عجله وعدم
دقت لازم، درتنظیم بخشی ازاین گزارش اشتباهی صورت
گرفته است که بدین وسیله تصحیح می شود:

بجای عبارت پایانی اطلاعیه مزبور، یعنی "بحث عملکرد
کمیته مرکزی و کمیته های زیرمجموعه آن و تشکیلات و
معضلات تشکیلاتی سازمان به شکل همه جانبه ای
درچندین نوبت دردستورکارقرارگرفت. کلیات گزارش تصویب
شد و کنگره به کمیته مرکزی آینده جهت برون رفت
ازمشکلات موجود، برپایه تجدید آرایش ساختار دوره
پیشین، با گزینش کمیسیون جدید وظایف چندی را محول
کرد." عبارت زیرجایگزین آن می شود:

"بنا به تصمیم کنگره عملکرد کمیته مرکزی و کمیته های
زیرمجموعه آن و نیز معضلات تشکیلاتی سازمان بطورهمه
جانبه دردستوربحث قرارگرفت. وسپس با اعلام کفایت
مذاکرات و رد پیشنهاد دردستورقرارگرفتن رأی گیری حول
کلیات عملکردکمیته مرکزی توسط کنگره، سند مزبوربرای

ایران در آئینه آمار

مریم اسکونی

➤ سازمان ملل متحد اعلام کرد ایران از لحاظ سرانه تولید ناخالص داخلی در میان نزدیک به 180 کشور جهان در رتبه 106 قرار گرفته است.

به نقل از سازمان ملل، سرانه تولید ناخالص داخلی ایران از لحاظ برابری قدرت خرید (PPP)، در سال 2005 برابر با چهار هزار و 104 دلار است.

بر اساس این گزارش، ایران در میان 177 کشور جهان دارای صد و ششمین سرانه بالای تولید ناخالص داخلی از لحاظ برابری قدرت خرید است.

بنابر این گزارش، سرانه تولید ناخالص داخلی ایران در سال 2005 نسبت به سال 2004 میلادی 82 دلار افزایش یافته و از چهار هزار و 22 دلار در سال 2004 به چهار هزار و 104 دلار در سال جاری میلادی رسیده است.

بنابر اعلام سازمان ملل متحد، در سطح جهان بالاترین سرانه تولید ناخالص داخلی به کشور لوکزامبورگ با سرانه 40 هزار دلار و کمترین سرانه به سیرالئون با 548 دلار تعلق دارد.

سازمان ملل متحد همچنین سرانه تولید ناخالص داخلی نروژ را 37.6 هزار دلار، کانادا 30.6 هزار دلار، سوئد 26.7 هزار دلار، آمریکا 37.5، ژاپن 27.2، انگلستان 27.1، فرانسه 27.6، آلمان 27.7، اسرائیل 20، قطر 19.8، امارات 22.4، بحرین 17.4، کویت 18، لیبی 7.5، روسیه 9.2، عمان 13.5، عربستان 13.2، لبنان 5، چین 5، اردن 4.3، ترکیه 6.7، و سرانه تولید ناخالص داخلی مصر را 3.7 هزار دلار اعلام کرده است. 5 مهر: خبرگزاری مهر

➤ صندوق بین المللی پول اعلام کرد، ایران در سال جاری میلادی بیست و دومین تراز تجاری مثبت را در میان 180 کشور جهان دارد.

به گزارش خبرنگار اقتصادی مهر به نقل از صندوق بین المللی پول، تراز تجاری ایران تا پایان سال 2005 به 12.5 میلیارد دلار خواهد رسید و از این لحاظ ایران در رتبه بیست و دوم جهان قرار خواهد گرفت.

بر اساس این گزارش، نسبت تراز تجاری به تولید ناخالص داخلی ایران تا پایان سال 2005 نیز به 6.4 درصد خواهد رسید و از این لحاظ نیز ایران در رتبه بیست و ششم جهان قرار خواهد گرفت.

بنابر اعلام صندوق بین المللی پول، در سال 2005 ژاپن با بیشترین تراز مثبت تجاری در سطح جهان روبرو خواهد بود و تراز تجاری این کشور به 157.2 میلیارد دلار خواهد رسید.

پس از ژاپن نیز کشورهای آلمان با تراز تجاری 110 میلیارد دلار، روسیه با 86، عربستان با 85، چین با 76، نروژ با 46، سوئیس با 42، کانادا با 28، سنگاپور با 27، و هلند با تراز 26 میلیارد دلاری به ترتیب در رتبه های دوم تا دهم جهان از لحاظ تراز بالای تجاری قرار دارند.

صندوق بین المللی پول همچنین می افزاید، از لحاظ نسبت تراز تجاری به تولید ناخالص داخلی، کشورهای برونئی با نسبت 81 درصد، قطر با 40 درصد، کویت با 38، عربستان با 27، سنگاپور با 23، امارات با 18، نروژ با 16، الجزایر با 15، و مالزی با نسبت 13 درصد به ترتیب 10 کشور نخست جهان هستند. 84/7/5 (مهر) 5 مهر

و برای اجزاء سند نیز بحث های چندی صورت پذیرفت. تصویب سند سیاسی، چند قطعنامه؛ درباره پایه های سیاست ائتلافی سازمان با نیروهای غیرسوسیالیستی و درباره مبانی استراتژی و تاکتیک ها با تنظیم سندی تحت عنوان: "قراره های ما در ارتباط با مبارزه از امروز برای سوسیالیسم" است. قطعنامه مذکور تمرکز روی ایجاد پیوند با پایه اجتماعی سوسیالیسم و کارسوسیالیستی سازمان در درون جنبش کارگری و جنبش های اجتماعی در ایران را بر جسته می نماید. که پیشتر خطوط عمومی آنها انتشار یافته بود با تغییرات جزئی به تصویب رسید.

نشست با جوانان دختر و پسر در گروه های سنی مختلف، که تعدادی از آنان در حاشیه بحث های داغ کنگره باما بودند. جوانانی که امروز بیشتر با ابتکار عمل خویش در اجتماعات جنبش های جهانی شرکت می کنند، سایت دایر کرده و با دانستن زبانهای مختلف دسترسی به دانش اجتماعی را با خود دارند و تا حدی نسبت به سرنوشت هممنسلان شان در ایران حساس می باشند. نشست با این عزیزان، شاید یکی از آموزنده ترین مباحثی بود که آنان وظایف و انتظارات خود را در سطح جوامع میزبان با ما در میان گذاشتند و نسبت به وضعیت جوانان ایران نیز با مسؤلیت و هوشیاری برخورد میکردند که داده های این عزیزان به نوعی سازنده بود.

در شب دوم کمیته سه نفری انتخابات منتخب کنگره دهم، گزارش کار خود را به هیئت اداره کننده کنگره اعلام داشت و اسامی رفقای داوطلب برای انتخابات کمیته مرکزی و کمیسیون نظارت مرکزی را بر شمرد و انتخابات با گزینش "کمیته نظارت بر انتخابات مرکزی" برگزار گردید. شمارش آراء تا پاسی از صبح ادامه داشت و اسامی برگزیده گان در روز بعد اعلام گردید.

بحث عملکرد کمیته مرکزی و کمیته های زیرمجموعه آن و مشکلات و معضلات تشکیلاتی سازمان به شکل همه جانبه ای در چندین نوبت در دستور کار قرار گرفت، کلیات گزارش تصویب شد و کنگره به کمیته مرکزی آینده جهت برون رفت از مشکلات موجود، بر پایه تجدید آرایش ساختار دوره پیشین، با گزینش کمیسیون جدید وظایف چندی را محول نمود.

پایان بخش کنگره دهم (آلبرت سهرابیان) دعوت مجدد از رفیق سیرانوش، در راستای گرامیداشت یاد رفیق آلبرت سهرابیان و همراهی با یار همیشه زندگی رفیق (سیرانوش) و خواندن سرود انترناسیونال و کف زدن های همه حاضرین به پایان رسید.

اسناد مصوبه کنگره (آلبرت سهرابیان) دهمین کنگره سازمان در آینده از طریق خبرنامه مرکزی و سایت سازمان در اختیار جنبش فرارمی گیرد.

روابط عمومی سازمان سازمان کارگران انقلابی ایران- راه کارگر

۳۰ مرداد ۱۳۸۴ برابر ۲۱ اگوست ۲۰۰۵



ایران در آینه

تماس منجر به تشکیل پرونده قضایی داشته‌ایم. دکتر غلامرضا رضایی‌فر، معاون مرکز پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی بهزیستی، گفت: روزانه به طور متوسط 2 هزار تماس با تلفن 123 گزارش می‌شود که این تماس‌ها با موارد غیرمربوط با اورژانس اجتماعی هستند تا به دلیل اشکالات مخابراتی صورت می‌گیرد.

وی افزود: روزانه 40 تا 50 تماس ضروری که منجر به راهنمایی و مشاوره می‌شود با این خط گزارش می‌شود. به گفته رضایی‌فر، از 460 تماس منجر به تشکیل پرونده قضایی، 335 مورد کودک‌آزاری شدید داشته‌ایم که این آمار بالاترین موارد اعلام شده است.

وی تصریح کرد: 51 مورد همسرآزاری، 50 مورد خشونت‌های خانوادگی، 2 مورد سالمند آزاری، 6 مورد اقدام به خودکشی، 8 مورد رانده شدن از منزل، 2 مورد فرار از منزل، 2 مورد تعرض و تجاوز و 4 مورد سایر موارد گزارش شده است.

رضایی‌فر، در خصوص آمار مناطق مختلف، گفت: از 480 پرونده 168 مورد مربوط به شهرستان تهران، 52 مورد شهری، 27 مورد سایر مناطق تهران و 4 مورد هم مربوط به سایر استان‌های کشور می‌شود.

وی خاطر نشان کرد: قرار بر راه‌اندازی بانک اطلاعاتی خط تلفن اورژانس اجتماعی است و به زودی تمامی اطلاعات به صورت کامل در قالب یک بانک ارائه می‌شود. ایلنا: 6 مهر

* کارنامه وزارت آموزش و پرورش نشان می‌دهد که طی سال تحصیلی 83-84 فقط 17 درصد نوآموزان روستایی تحت پوشش تحصیلی قرار گرفتند.

به گزارش خبرنگار اجتماعی خبرگزاری مهر، در سال تحصیلی گذشته 113 هزار نوآموز در روستاهای مختلف کشور تحت پوشش برنامه‌های تحصیلی وزارت آموزش و پرورش قرار گرفتند در سال تحصیلی 83-84، 470 هزار نوآموز در سراسر کشور توانستند دوره آمادگی را بگذرانند که از این تعداد 244 هزار نوآموز دختر بودن که به این ترتیب سهم دختران از مجموع کل نوآموزان 51/5 درصد بوده است.

همچنین، آمارها حاکی از آن است که در سال تحصیلی گذشته 44 درصد جمعیت پنج ساله کشور تحت پوشش تحصیلی برنامه‌های وزارت آموزش و پرورش قرار داشته‌اند.

از مجموع 470 هزار نوآموز تحت پوشش، 158 هزار نفر در مراکز غیر دولتی دوره آمادگی را گذرانده‌اند که به این ترتیب 6 درصد پوشش تحصیلی نوآموزان را شامل می‌شود. بنابر همین گزارش، در سال تحصیلی 83-84، 22 هزار و 541 کلاس با تراکم 21 نفر به ازای هر کلاس، دایر بوده است. 6 مهر

➤ سالانه پانصد هزار زن برای مسائل شرافتی کشته می‌شوند

فارس: عضو هیات مدیره انجمن روزنامه‌نگاران زن با بیان اینکه سومین تجارت پرسود جهانی، تجارت جنسی زنان و کودکان است گفت: در سطح جهان سالانه 500 هزار زن به علل ناموسی به قتل می‌رسند.

نژاد بهرام اضافه کرد: امروز مسئله زنان عام و جهانی است و آمارهای تکان‌دهنده از خشونت علیه زنان حتی در کشورهای توسعه یافته وجود دارد که به طور مثال در کشور فرانسه سالانه 300 زن عمداً توسط همسران و یا مردانی که همخانه آنان بوده‌اند به قتل رسیده‌اند.

وی ادامه داد: در اسپانیا هر 4 روز یک زن مورد قتل عمد قرار می‌گیرد و روزانه هزار زن آمریکایی برای جراحت‌های وارد شده به پزشکی قانونی مراجعه می‌کنند علاوه بر این 75 درصد قربانیان ایدز زنان هستند که نمی‌توان آنان را نادیده گرفت.

نژاد بهرام بیان کرد: محرومین از غذا و اسکان نیز نوعی خشونت است که دو سوم فقرای جهان را زنان تشکیل داده‌اند.

وی افزود: خشونت پدیده رفتاری و عرفی است که بر جوامع تحمیل می‌شود و این پدیده اکتسابی و تربیت اجتماعی قابل تغییر خواهد شد.

وی قدرت فیزیکی را امروز ابزار خشونت علیه زنان دانست و گفت: خشونت خانگی در ایران 60 درصد است و جالب اینجاست که 70 درصد این خشونت‌ها بیان نمی‌شوند.

نژاد بهرام افزود: خشونت فقط زاینده دست نیست بلکه عدم بیان خشونت خود نوعی خشونت است که منزلت اجتماعی افراد اجازه بیان آن را سلب کرده است.

وی همچنین آموزش به زنان برای درک خشونت را لازم خواند و گفت: زنان باور ندارند خشونت بر علیه آنها صورت می‌گیرد اگرچه توهین، بی‌احترامی و کم‌حلی خود نوعی دیگر از خشونت است

تربیبون فمینیستی 6 مهر

➤ ایلنا: معاون مرکز پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی بهزیستی، اعلام کرد: از ابتدای راه‌اندازی خط 123، 460 مورد

➤ ازدواج دختران مشهودی با اتباع عراقی همچنان ادامه دارد: شش هزار ازدواج طی شش ماهه اول سال 84

مهر: ازدواج دختران مشهودی با اتباع عراقی معضلی است که به رغم هشدارهای مختلف، طی شش ماهه نخست سال جاری با افزایش همراه بوده است.

وی با اشاره به این مطلب که آمارها حکایت از ازدواج دختران جوان مشهودی با اتباع عراقی و حوزه خلیج فارس دارد، افزود: به استناد آمارهای مختلف 40 هزار فرزند بدون شناسنامه در مشهد وجود دارد که ناشی از ازدواج با اتباع عراقی است.

وی اظهار داشت: ازدواج اتباع بیگانه پایه و اساسی ندارند زیرا در هیچ مرجع قانونی ثبت نشده است.

صدیقه فتادی گفت: 90 درصد اتباع عراقی متاهل هستند و خانواده‌ها، قربانی فریب چرب زبانی آنها شدند.

وی افزود: اتباع عراقی پس از ازدواج در مشهد زن و فرزندان خود را در این شهر رها کرده و به عراق گریختند.

گفته می‌شود، طی شش ماهه نخست امسال 6 هزار دختر مشهودی با اتباع عراقی ازدواج کرده‌اند. ضمن اینکه این آمار در سال گذشته نیز 12 هزار ازدواج بوده است.

➤ آمار سازمان ملل متحد

اگرچه سازمان ملل متحد، دهه‌های 1960 و 1970 را دهه‌های توسعه اعلام کرده است، لی‌کن در آغاز دهه 1980 با آمارهای نه چندان مطلوبی در خصوص فعالیت زنان روبرو هستیم

درصد ساعات کار جهان به زنان تعلق دارد؛ زنان حدود 10 درصد درآمد جهان را به دست می‌آورند؛

دو سوم بی‌سوادان جهان را زنان تشکیل می‌دهند و بالاخره زنان کمتر از یک درصد از دارایی جهان را در اختیار دارند

در استنتاجی که سازمان ملل در سال 1985 از گزارش‌های جمع‌آوری شده به مناسبت دهه زن (1976-1985) به عمل آورده است، یافته‌های زیرین مورد تأکید قرار گرفته‌اند

تقریباً همه کارهایی که در محیط خانه صورت می‌گیرد، به وسیله زنان انجام می‌پذیرد و اگر کارهای خارج از منزل را نیز به آن بیافزاییم می‌توان نتیجه گرفت که اکثر زنان در یک روز به اندازه

ایران در آینه

خواهند شد و ثبت نام فراگیر از آنان تا شروع سال تحصیلی جدید ادامه خواهد داشت. 6 مهر

دو روز کار می کنند

- زنان ی که سوم کار رسمی جهان را تش کیل می دهند، اما در کارهایی اشتغال دارند که پایین ترین مزد به آن پرداخت می شود و بیش از مردان نسبت به بی کاری آسیب پذیرند، از آن گذشته، در ازای کار مشابهی که زنان و مردان آن را انجام می دهند، زنان سه چهارم مردان مزد دریافت می کنند

- زنان نیمی از موارد غذایی جهان را تولید می کنند، اما با این همه، بندرت مال ک زمینی هستند و همچنین به سختی می توانند وامی دریافت کنند و علاوه بر این در طرحها و پروژه های کشاورزی نیز مورد غفلت قرار می گیرند

- مراقبتهای بهداشتی که زنان برای خانواده خود اعمال می کنند بیشتر از خدماتی است که از سوی جامعه برای خانواده ارائه می گردد بر این اساس زنان در زمینه اولویت پیشگیری از بیماریها، بر مداوا و بهبود وضعیت بهداشتی خانواده خود پیشگام بوده اند - نسبت بی سوادی زنان به مردان در جهان همچنان سه به دو باقی مانده است، اما در همان حال آمار ثبت نام مدارس نشان می دهد که فاصله موجود بین آموزش دختران و پسران بتدریج کاهش می پذیرد و از بین می رود

- نسبت بی سوادی زنان به مردان در جهان همچنان سه به دو باقی مانده است، اما در همان حال آمار ثبت نام مدارس نشان می دهد که فاصله موجود بین آموزش دختران و پسران بتدریج کاهش می پذیرد و از بین می رود
اگرچه نود درصد کشورهای جهان دارای تش کیلاتی برای پیشرفت پایگاه اجتماعی زنان هستند، با این وجود زنان به علت آموزش کمتر و عدم اعتماد به نفس و کار و مسئولیت سنگین تر در سطوح مختلف تصمیم گیری در کشور حضور کمتری دارند.

➤ مهر:وزارت آموزش و پرورش : 13 میلیون دانش آموز از تحصیل بازمانده اند

علیرضا سعیدآبادی مدیررابط عمومی و امور بین الملل موسسه آموزش از راه دور وزارت آموزش و پرورش با اعلام این مطلب گفت : ایجاد فرصتهای برابر آموزشی و افزایش پوشش تحصیلی و جامعیت بخشی به روشهای آموزشی در کشور از اصلی ترین اهداف موسسه آموزش از راه دور وزارت آموزش و پرورش است که با تحقق آن 13 میلیون بازمانده از تحصیل در گروه سنی 11 تا 45 ساله از آموزش های رسمی برخوردار می شوند . وی افزود : از میان 13 میلیون جامعه هدف موسسه آموزش از راه دور ، سه میلیون و یک صد هزار نفر در گروه سنی 11 تا 17 ساله قرار دارند که طبق اصل سی ام قانون اساسی ، آموزش و پرورش موظف به ارائه آموزش های رایگان به آنان می باشد ولی عمدتاً به دلیل عدم دسترسی به مدرسه در مناطق محروم و در سن تحصیل از امکان تحصیل برخوردار نیستند. سعیدآبادی گفت : مطابق آمارهای موجود در گروه سنی 11 تا 17 ساله تعداد دانش آموزان بازمانده از تحصیل واجب التعلیم در پایه اول راهنمایی 31576 نفر ، در دوم راهنمایی 99150 نفر ، در سوم راهنمایی 163014 نفر ، در اول متوسطه 154545 نفر ، در دوم متوسطه 641961 نفر ، در سوم متوسطه 771945 نفر ، در پیش دانشگاهی 1,272,815 نفر (یک میلیون ، دویست و هفتاد و دو هزار و هشتصد و پانزده نفر) می باشند.

سعیدآبادی در پایان گفت : از 13 میلیون بازمانده از تحصیل واجب التعلیم و بزرگسال در سال تحصیلی گذشته ، در پایه های اول راهنمایی و اول متوسطه حدود 20 هزار نفر جذب مراکز آموزش از راه دور شده اند و برای سال تحصیلی 85-84 ، یک صد و بیست و سه هزار نفر در 576 مرکز آموزش از راه دور در سراسر کشور در پایه های اول راهنمایی ، دوم راهنمایی ، اول متوسطه ، دوم متوسطه و پیش دانشگاهی طبق برنامه های پیش بینی شده جذب

➤ 64/6 درصد از اهداف بودجه ای دریافت مالیات نقل و انتقال سهام در پنج ماهه اول امسال محقق نشد

گزارش خبرنگار اقتصادی خبرگزاری "مهر" ، میزان تحقق درآمد دولت از محل دریافت مالیات نقل و انتقال سهام در پنج ماهه اول امسال نسبت به رقم مصوب بودجه ای 36/4 درصد بوده است، یعنی 6/64 درصد از اهداف بودجه ای دریافت مالیات نقل و انتقال سهام در این مدت محقق نشده است .

به گزارش مهر ، برطبق رقم مصوب بودجه ای دولت باید از محل دریافت مالیات نقل و انتقال سهام در پنجماهه اول امسال 554/2 میلیارد ریال درآمد بدست می آورد.

این گزارش می افزاید: در یکی از تبصره های بودجه سال 1384 احکامی برای تحقق درآمدهای مالیاتی ناشی از نقل و انتقال سهام و اصلاح نصاب های مربوط در قانون مالیات های مستقیم پیش بینی شده بود ولی این بند در مجلس شورای اسلامی مورد تصویب قرار نگرفت و ارقام در نظر گرفته شده در بودجه نیز اصلاح و تعدیل نشد، از این رو هم اکنون شاهد عدم تحقق 69/6 درصد از اهداف بودجه ناشی از دریافت مالیات نقل و انتقال سهام هستیم. این گزارش حاکیست، درآمد دولت از محل دریافت مالیات نقل و انتقال سهام از 221/9 میلیارد ریال پنج ماهه اول 83 به 21/7 میلیارد ریال در پنج ماهه اول امسال رسیده است.

در همین حال درآمد بودجه ای در نظر گرفته شده برای دولت از محل دریافت مالیات نقل و انتقال املاک و سرقفلی نیز در پنج ماهه اول امسال به ترتیب تنها 35/6 و 48/7 درصد تحقق داشته است. به گزارش مهر ، بر طبق رقم مصوب بودجه ای دولت از محل دریافت مالیات نقل و انتقال املاک و سرقفلی باید در مدت یاد شده 491/7 و 708/3 میلیارد ریال درآمد داشت.

براساس این گزارش، دولت از محل دریافت مالیات نقل و انتقال املاک و سرقفلی در پنج ماهه اول امسال به ترتیب 175 و 345/3 میلیارد ریال درآمد نصیبش شده.

مهر: 7 مهر

➤ 8مهر: 131 هزار کلاس درس خطرناک در ایران

بی بی سی

سید محمدعلی افشانی معاون عمرانی وزیر آموزش و پرورش ایران گفت: ۱۳۱ هزار کلاس درس خطرآفرین در این کشور وجود دارد که نیاز مبرم به تخریب و بازسازی دارند.

وی هزینه تخریب و تعمیر این کلاسها را چهار میلیارد دلار اعلام کرده و گفته که 126 هزار کلاس درس نیز در سراسر کشور نیاز به مقاومسازی و مرمت دارند.

به گفته معاون عمرانی وزارت آموزش و پرورش، ایران با کمبود مدرسه و کلاس درس مواجه است و علاوه بر اینکه اغلب مدارس در دو نوبت فعالیت می کنند، میزان بهره برداری از کلاسهای درس ۲۳ درصد بیشتر از میزان استاندارد است.

معاون عمرانی وزارت آموزش و پرورش شمار "خیرین مدرسه ساز" را یازده هزار نفر اعلام کرده و گفته که این افراد در سال جاری دویست و هفتاد میلیارد تومان به ساخت مدارس کمک کرده، چهل درصد از یازده هزار کلاس درس که امسال در ایران بهره برداری شده را ساخته اند و در حال حاضر نیز در ساخت سیزده هزار و پانصد کلاس درس دیگر مشارکت دارند.

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

به مناسبت آغاز سال تحصیلی جدید

در همین رابطه وزارت آموزش و پرورش رژیم فاش میکند که: " بیش از هفتاد هزار کلاس درس فرسوده و قدیمی در ایران وجود دارد که چهل هزار کلاس از این تعداد، خیلی خطر آفرین محسوب میشوند و تضمینی برای درس خواندن دانش آوزان در زیر سقف این قبیل کلاسها وجود ندارد. " تحت چنین وضعیتی است که میلیونها محصل، در نهایت ناامیدی، به ترک تحصیل روی می آورند.

آنها البته با چشم خود می بینند که وقتی صدها هزار فارغ التحصیل دانشگاهها، قادر به پیدا کردن شغلی متناسب با تخصص و مدرک خویش نیستند و وقتی مشاهده می کنند که درصد اشتغال زنان ایران از دوازده درصد تجاوز نمی کند، از خود می پرسند، به چه امیدی، دلمشغولی گرفتن دیپلم را بخود راه دهند!؟

بدین ترتیب عظیم ترین قشر اجتماعی کشورمان که در هر جامعه " نرمالی" بعنوان یک قشر آینده ساز، روی آن حساب ویژه ای باز می کنند، از " خیر" سر نکبت جمهوری اسلامی، آینده ای تیره و تار را در برابر خود می بینند. اما این سرنوشت محتوم و تغییر ناپذیر میلیونها کودک و نوجوان کشور ما نیست، آنها می توانند در کنار سایر جنبشهای اجتماعی (جنبش کارگری، جنبش دانشجویی، جنبش زنان و.....) با مقاومت در برابر سیاست های ویرانگر رژیم اسلامی و تقویت صفوف خود و ایجاد تشکل های مستقل در مدارس و محلات، عزم خو را برای پایان دادن به عمر این رژیم آینده سوز دو چندان کنند.

تردیدی نیست که دانش آموزان- بویژه محصلین دبیرستانها در شهرهای بزرگ - بخش مهمی از جنبش عمومی جوانان و مردم کشورمان بر علیه استبداد حاکم را تشکیل میدهند، اما ضروریست در خود مدارس نیز که امکان ثابت و محیط اجتماعی مناسبی را همچون دانشگاه برای تداوم مبارزه فراهم می کند، جنبش و تشکل های مستقل دانش آموزی را شکل دهند.

معلمین پیشرو و محافل و هسته های دانش آموزان آگاه و مبارز؛ نقش مهمی در این حوزه ایفاء می کنند. وظیفه ای که اگر با پشتکار و پختگی به آن پرداخته شود، می تواند به بیش از دو دهه رخوت و رکود سیاسی در مدارس و عقب نشینی فاحش جنبش دانش آموزی در برابر رژیم، پایان دهد. با امید به شکستن سد اختناق در مدارس و عروج مجدد جنبش دانش آموزی، سال تحصیلی پر باری را برای همه محصلین ایران آرزو می کنیم.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

مهر ماه 84



با به پایان رسیدن فصل تابستان و آغاز پانیز، حدود پانزده میلیون تن از دانش آموزان کشورمان به همراه بیش از یک میلیون معلم راهی صد وسی و پنج هزار واحد آموزشی شدند تا سال تحصیلی را با هزار آرزو آغاز کنند. این در شرایطی رخ میدهد که میلیونها کودک و انسان در ایران وجود دارند که یا هرگز پا به محیط آموزش نگذاشته اند و یا مدرسه را پس از چند سال رها می کنند.

بنا به اعتراف خبرگزاری "مهر" رژیم اسلامی، در حال حاضر " سیزده میلیون نفر بازمانده از تحصیل تا مقطع سنی چهل و پنج سال در کشور داریم که از این تعداد سه میلیون و صد هزار نفر افراد واجب التعلیم بین سنین یازده تا هفده سال هستند. " این خبرگزاری در مورد کودکان کوردستانی نیز اعتراف میکند که: " در حال حاضر فقط حدود چهارصد و پنجاه هزار کودک در دوره پیش دبستانی ثبت نام میشوند، اما هنوز نیمی از کودکان کشورمان از آموزشهای دوره پیش دبستانی محرومند. ضمن اینکه حدود چهارده درصد از مردم ایران سواد خواندن و نوشتن ندارند و یک و نیم درصد از کودکان نیز نمی توانند به مدرسه بروند. "

علت عمده اکثریت کسانی که از ادامه تحصیل محرومند، همانا فلاکت و بحران اقتصادی_ اجتماعی موجود و عواملی چون فقر والدین و نیاز آنها به کار و درآمد فرزندان خود می باشد. ضمن اینکه سیاست های آموزشی، فرهنگی و اجتماعی جمهوری اسلامی نیز سبب کشتن روحیه تحصیلی و رغبت به کسب علم و فن میگردد. این رژیم از یک طرف با حذف بسیاری از متون و دروس علمی و جایگزینی آنها با مثنی خرافات مذهبی و قرون وسطایی، مراکز علم و آموزش را به حجره های جعل و جهل پراکنی مبدل نموده و از سوئی دیگر با اعمال شدیدترین سرکوب ها، جو خفقان آلودی را در مدارس سراسر کشور حاکم کرده است، جوی که هم معلم و هم محصل را از حق آزادی اندیشه، بیان، تشکل و تحقیق و تفحص باز میدارد و محیطی کلیشه ای، سنتی و ناهنجار را بر مراکز آموزشی مستولی می کند. ضمن اینکه بیش از یک میلیون معلم همچون سایر اقشار طبقه کارگر (طبقه مزد و حقوق بگیر جامعه) بدلیل درآمد ناچیز ناشی از شغل حساس و مهم شان، ناگزیر از زندگی چند شغله هستند. این مسئله روحیه و انرژی آنها را به تحلیل میبرد و نه تنها سبب عدم ارتقای توانایی علمی و تعلیم و تربیتی آنها می گردد، بلکه ایشان را حتی از پیشبرد وظایف عادی جاری در مدارس نیز باز میدارد. نتیجه ناگزیر این روند، افت تحصیلی و علمی دانش آموزان است. البته بخشی از خانواده های متوسط و مرفه، با استخدام معلم خصوصی و یا ثبت نام فرزندان خود در مدارس موسوم به غیرانتفاعی سعی در مقابله با این پدیده مخرب می کنند، اما میلیونها دانش آموزی که از خانواده های کارگری و زحمتکش برخاسته اند، ناگزیرند در این محیط آموزشی بحران زده، عقب مانده و با کلاسهای فرسوده سال تحصیلی را به آخر برسانند.